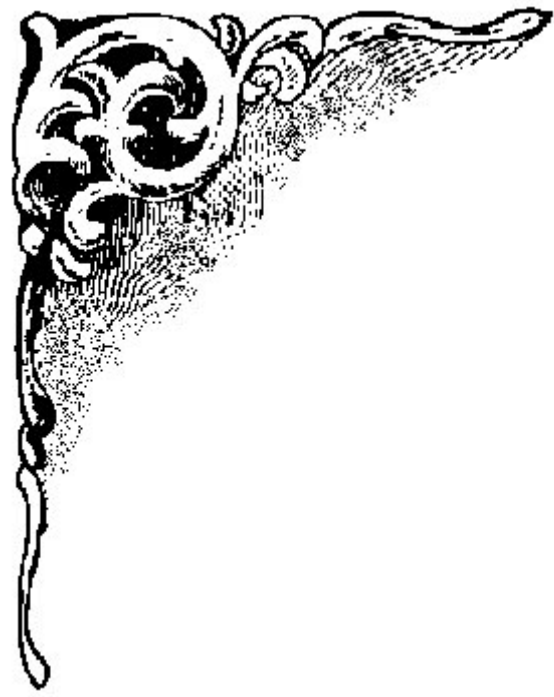
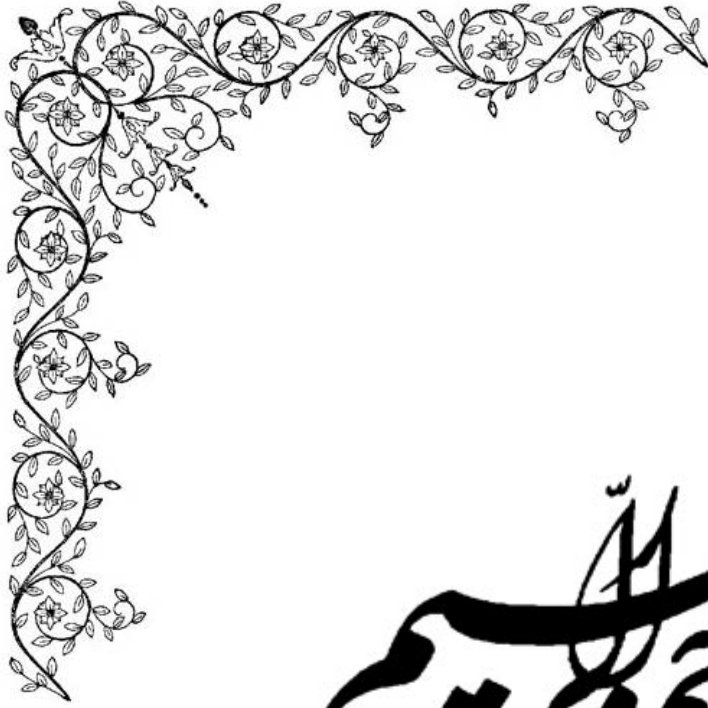


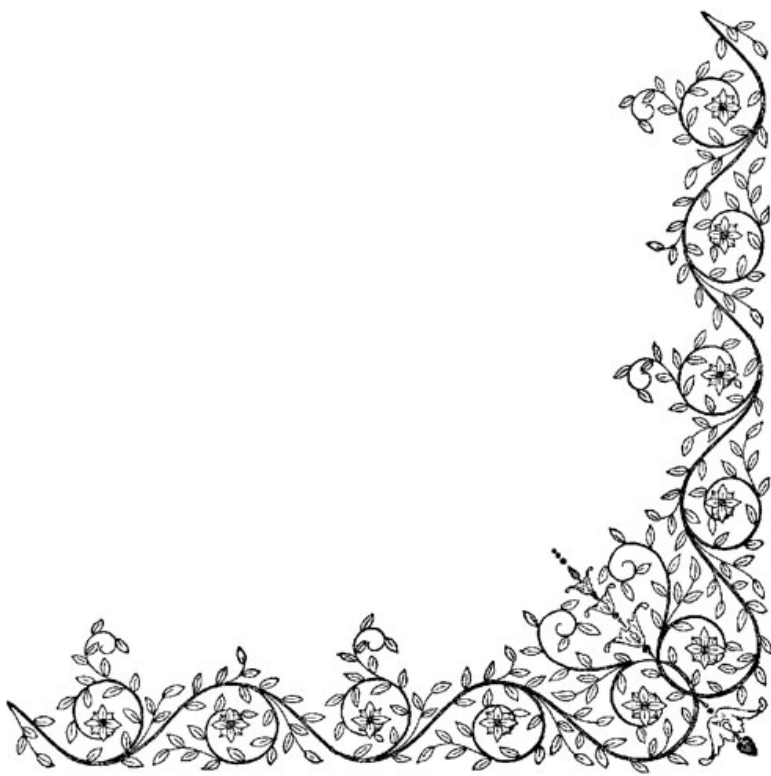
علو مرتبلاعی

حجت الاسلام سید محمد سیاه منصوری





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جلسه اول

زیبایی ذاتی و عرضی کلام (فصاحت و بلاغت)

اهداف درس

- ✓ آشنایی با: کلام بلاغی و ویژگیهای آن؛
- ✓ معنای لغوی و اصطلاحی فصاحت، ارکان و انواع آن؛
- ✓ معنای لغوی و اصطلاحی بلاغت و انواع آن.

درآمد

در این جلسه نخست با کلام بلاغی آشنا می‌شویم و در ادامه ویژگی کلام بلاغی را با چند مثال ارزیابی می‌کنیم و در پایان، وصف فصاحت و بلاغت را بررسی خواهیم کرد.

پیش‌گفتار

به الفاظی که مفهوم را همراه با نکته یا لطیفه‌ای به مخاطب برساند، کلام گفته می‌شود. زیبایی کلام از دو صورت خارج نیست:

- ۱- زیبایی ذاتی، که در گرو یادگیری و به کارگیری قواعد علم معانی و بیان است.
- ۲- زیبایی عَرَضی، که به یادگیری و به کار بستن قواعد علم بدیع بستگی دارد. در این مقام، تنها به دو دانش معانی و بیان می‌پردازیم و بحث پیرامون علم بدیع را به جایگاه دیگری وامی‌گذاریم. باید دانست، مقصود اصلی از قانونهای علوم بلاغی، دست‌یابی به مفاهیم اصلی و تبعی کلام و به کار بردن آنها است. مفاهیم تبعی می‌تواند ضمن کلمات یا کلام باشد. برای فهم بهتر، دیدگاههای علم صرف، نحو و بلاغت را در مورد آیه شریف زیر بررسی می‌کنیم: $\text{اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ}^1$
- ۱- دیدگاه علم صرف: علم صرف تنها به بررسی و یافتن وزن کلمات می‌پردازد؛ برای مثال: وزن کلمه «خالق» با توجه به کلمات «خلق، خلائق و مخلوق»، «فاعل» است.
- ۲- دیدگاه علم نحو: علم نحو نقش کلمات، اعراب و بنای آنها را بررسی می‌کند؛ برای مثال کلمه «خالق» مرفوع به ضمه ظاهره و خبر «الله» است و از سوی دیگر در این آیه شریف، کلمه «خالق» به کلمه «کُل» و آن نیز به کلمه «شئی» اضافه شده است که در علم نحو به آن «تتابع اضافات» گفته می‌شود.

۳- دیدگاه علم معانی: از نگاه علم معانی، «الله» اسم علم است و در این جایگاه عظمت را می‌رساند و به کار بردن اسم فاعل «خالق» بعد از آن، قدرت و احاطه حکومت الهی را می‌رساند. این دو امر، یعنی عظمت در کلمه «الله» و حکومت در کلمه «خالق»، جزء معانی تبعی مفردات این آیه شریفه است.

معنای تبعی کلام را نیز می‌توان در حدیث شریف زیر مشاهده کرد. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله):
المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه.

معنای اصلی این حدیث این است که مسلمان [حقیقی] کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند اما معنای تبعی آن نفی صفت اسلام از شخص موذی است؛^۲ چرا که شخص مؤذی، سلامت نفس ندارد.

مثالی دیگر: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله):
إقطع لسانه (للشاعر) ... فذهب ليقطع لسانه بالسكين. فأدركه أمير المؤمنين (عليه السلام) و قال: المراد: أحسن اليه.
شاعری مطلبی را درباره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان کرد. ایشان به یکی از صحابه فرمودند: «زبان او را ببر!» آن صحابی، مفهوم اصلی کلام را فهمید و کارد برداشت تا زبان او را ببرد. حضرت امیر (علیه السلام) چون آن صحابی را دیدند، معنای تبعی جمله را برای او بیان کردند و فرمودند: «مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این است که به او نیکی کن!»
مثالی دیگر:

هرچه گفتیم جز حکایت دوست
در همه عمر از آن پشیمانیم (سعدی)
معنای اصلی این بیت این است که توجه به اغیار و روی برتافتن از حضرت دوست، به پشیمانی می‌انجامد. هرگاه این بیت بر فردی که دنیا را آمال و آرزوی حقیقی خود بداند، خوانده شود، معنای تبعی که آن فرد از آن می‌فهمد، این است که: «دنیا را قبله‌گاه خود قرار مده، زیرا این کار پشیمانی به بار می‌آورد».
القای هرچه بهتر مفاهیم اصلی و تبعی به مخاطب، به یادگیری و به کارگیری دو علم معانی و بیان بستگی دارد و یادگیری و به کار بستن قواعد علوم معانی و بیان یکی از راههای دستیابی به فصاحت و بلاغت است.^۵

۲. قید حقیقی در حدیث شریف، با استفاده از قواعد علم بلاغت به دست آمده است، چرا که «ال» موصول بر سر لفظ «مسلم»، معنای حصر را می‌رساند.

۳. جواهر البلاغه، ص ۲۹۹، بحث انواع کنایه، بخش تعریض: «قَوْلُكَ لِلْمَوْذِي: "الْمُسْلِمُ مِنْ سَلَمِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ"، تَعْرِيفًا بِنَفْيِ صِفَةِ الْإِسْلَامِ عَنِ الْمَوْذِي».

۴. ملا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۱۰، ص ۲۸۰.

۵. اما باید دانست که فصاحت و بلاغت دو وصف نفسانی هستند و چه بسا صاحب ذوق سلیم، بدون خواندن این قواعد، به طور فطری آنها را به کار گیرد.

فصاحت

فصاحت در لغت

فصاحت در لغت به معنای گشاده‌زبانی و سخن‌دانی است و بر مفاهیم بی‌شماری اطلاق شده است که قدر مشترک همه آنها بیان و ظهور است:

- وَ أَحْيٰ هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا^۶

- جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتن خوب و طبع روان (فردوسی)

- أَفْصَحُ الصَّبْحُ لِدِّي عَيْنَيْنِ؛ صبح آشکار است، برای آن کس که چشمی بینا داشته باشد.

معنای اصطلاحی فصاحت

فصاحت در اصطلاح به معنی درستی و شیوایی کلام است به طوری که مقصود متکلم را به خوبی بیان کند.^۷ فصاحت می‌تواند وصف کلمه، کلام یا متکلم باشد؛ به عبارت دیگر، فصاحت بر سه قسم است: فصاحت کلمه، فصاحت کلام و فصاحت متکلم.

باید دانست، فصاحت وصفی است که در کلمه، کلام یا متکلم ظاهر می‌شود. اگر این وصف یا حالت در کلمه، کلام یا متکلمی آشکار نشود، آن کلمه، کلام یا متکلم را غیرفصیح می‌گویند. در مقدمه کتب معانی آمده است:

- هرگاه کلمه با قواعد صرفی و لغوی مطابق باشد، آن را «کلمه فصیح» می‌خوانند.

- هرگاه کلام با قواعد نحوی مطابق و دلالت آن بر معنای مقصود، روشن باشد، آن را «کلام فصیح» می‌خوانند.

- هرگاه متکلم بتواند هر منظوری را با کلام فصیح بیان کند، او را «متکلم فصیح» می‌نامند.

اما به نظر می‌رسد که فصاحت کلمه، کلام یا متکلم به سه رکن اساسی بستگی دارد:

۱- گویایی لفظ؛

۲- ارزشمند بودن معانی؛

۳- استواری ترکیب یا ساختار.

از این رو، بزرگان، با وجود اختلافی که در جزئیات این مطلب دارند، بر این سه محور تأکید داشته‌اند که از

آن میان افراد زیر را می‌توان نام برد:

ابوهاشم جبائی: او بر این باور است که کلام را از نظر لفظ و خوبی معنا، فصیح می‌گویند و چنانچه لفظ، فصیح اما معنا سست باشد، کلام فصیح نخواهد بود.

۶. قصص / ۳۴.

۷. الفصاحة في اصطلاح أهل المعاني، عبارة عن الالفاظ البينة الظاهرة المتبادرة إلى الفهم والمأنوسة الاستعمال بين الكتاب والشعراء لمكان حسنها؛ فصاحت در اصطلاح علم معانی عبارت است از الفاظ گویایی که معنا را به راحتی به ذهن مخاطب برساند و کاربرد این الفاظ در میان نویسندگان و شعرا رایج باشد؛ جواهر البلاغه، ص ۲۰.

قاضی عبدالجبار: شاگرد جبائی، معتقد است که فصاحت سه جزء دارد: لفظ رسا، معنی خوب و درستی ساختار و ترکیب کلمات، که در این میان رکن سوم، مهم‌ترین این ارکان است. **جاحظ:** معتقد است که کلام فصیح، بایستی نظمی شیوا داشته باشد. **نحویان بصره:** معتقدند که کلام فصیح کلامی است که لفظ آن درست باشد. گفتنی است که فصاحت متکلم، بر فصاحت کلام مبتنی است و فصاحت کلام به فصاحت کلمه منوط است. از این رو، وقتی از کلام فصیح صحبت می‌شود، ناگزیر باید کلمه فصیح باشد. در نتیجه، کلمه فصیح آن است که لفظی فصیح داشته باشد، چه اینکه در زبان فارسی گفته می‌شود: فلان کلمه، خوش ترکیب است. ویژگی ایراد کلام آن است که پیام درست منتقل شود، لفظ، زیبا، لطیف و رسا باشد و معنا، ظاهر و به ذهن نزدیک باشد.

بلاغت

بلاغت در لغت

بلاغت در لغت به معنای، خوش‌بیانی و زبان‌آوری است و بر مفاهیم بی‌شماری اطلاق شده است که قدر مشترک همه آنها، وصول و انتها است:

- حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ^۸

- بَلَغَ الْعُلَىٰ بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ

- بَلَغَ الرَّجُلُ بِلَاغَةً فَهُوَ بَلِيغٌ، إِذَا أَحْسَنَ التَّعْبِيرَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ؛ مرد، آن‌گاه به سر حد بلاغت رسد، که آنچه در دل دارد، به نیکویی بیان کند.

معنای اصطلاحی بلاغت

بلاغت در اصطلاح به معنی درستی و شیوایی سخن و همراهی آن با مقتضای حال است. باید دانست، بلاغت وصفی است که تنها در کلام و متکلم وجود دارد.

بلاغت در کلام (کلام بلیغ)

اگر سخن در جایگاه مناسب و مطابق با مقتضای حال و مقام ایراد شود، آن را کلام بلیغ گویند.^۹

۸. کهف / ۸۶.

۹. البلاغة في الكلام مطابقتها لما يقتضيه حال الخطاب، مع فصاحة ألفاظه مفرداتها ومركبها.

شرط بلاغت کلام آن است که کلمات آن فصیح باشند.^{۱۰} بلاغت، تنها آوردن مفاهیم زیبا و الفاظ آشکار نیست، بلکه این ارتباط و ساختار استوار میان این دو است که به کلام بلاغت می‌بخشد.

بلاغت متکلم

هرگاه متکلم بتواند هر منظوری را، مطابق مقتضای حال، با کلام بلیغ بیاورد، او را «متکلم بلیغ» گویند. گفتنی است که این امر تنها پس از ممارست و پیگیری کلام بزرگان و بلغا حاصل می‌شود. اکنون که کلام فصیح و بلیغ و احوال متکلم را شناختیم، لازم است که بدانیم چه قواعد و اسلوبهایی میان متکلم، کلام و مقتضای حال خطاب وجود دارد. این امر، مسئله‌ای است که در علم معانی بررسی می‌شود.

۱۰. الکلام البلیغ هو الذي يصوره المتكلم بصورة تناسب أحوال المخاطبين؛ كلام بليغ، كلامي است که گوینده آن را متناسب با حال مخاطب القاء می‌کند.

حال الخطاب: ويسمى بالمقام هو الأمر الحامل للمتكلم على أن يورد عبارته على صورة مخصوصة دون أخرى؛ نام دیگر حال خطاب مقام است، مقام امری است که گوینده را وادار می‌کند تا سخن را به گونه‌ای خاص در کلام بیاورد.

المقتضى: يسمى الإعتبار المناسب هو الصورة المخصوصة التي تورد عليها العبارة. المدح حال يدعو لإيراد العبارة على صورة الإطناب. إيراد الكلام على صورة الإطناب، مطابقة للمقتضى. المدح حال والإطناب مقتضى.

مقتضى، که نام دیگر آن اعتبار مناسب است، ساختار ظاهری کلام است که با مقام سخن تناسب دارد؛ برای مثال مدح و ستایش، حال و مقامی است که متکلم را وادار می‌کند تا کلام را به صورت طولانی بیاورد. در نتیجه، مدح مقام است و کلامی که به شکل اطناب آمده است، با مقتضای حال مطابق است؛ جواهر البلاغه، ص ۳۰.

جلسه دوم

علم معانی

هدف درس

✓ آشنایی با تعریف، موضوع و فایده علم معانی.

درآمد

در جلسه پیش، کلام بلاغی را از نظر تعریف، ویژگی و فصاحت و بلاغت آن بررسی کردیم. اکنون باید ببینیم که رعایت چه شاخص‌ها و محورهایی باعث می‌شود که پیام متکلم به آسانی به مخاطب برسد. برای این منظور باید علم معانی را از نظر تعریف، فایده و موضوع بررسی کنیم تا در رعایت قواعدی که به وصف بلاغی شدن کلام می‌انجامد، تسلط بهتری به دست آوریم.

پیش‌گفتار

رسایی و دلنشینی هرچه بیشتر کلام، بر چهار رکن و محور اساسی بستگی دارد:

۱- گوینده؛

۲- مخاطب؛

۳- کلام؛

۴- مقتضای حال.^{۱۱}

بر این اساس، اگر در کلامی، ارتباط میان هر یک از این اجزاء ارتباطی هماهنگ و متناسب نباشد، آن کلام شیوایی خود را از دست خواهد داد و در نتیجه، اثرگذاری شایسته و مورد نظر را نخواهد داشت. از میان چهار رکن مذکور، «مقتضای حال» اهمیت بیشتری دارد؛ چرا که تمامی قوانین و معیارهای کلی علم معانی، بر مبنای مقتضای حال و خلاف مقتضای حال استوار است.

۱۱. مقتضی: تشخیص اینکه چه نوع کلامی در مقامی خاص، بیشترین تناسب را با مخاطب دارد، مقتضی و اعتبار مناسب نامیده می‌شود.

حال: مقام سخن.

تعریف علم معانی

علم معانی، دانشی است که چگونگی همخوانی و تناسب کلام، با مقتضای حال، یا خلاف آن را بررسی و ارزیابی می‌کند.^{۱۲}

باهوش بودن مخاطب، گوینده را بر آن می‌دارد که کلام را هر چه کوتاه‌تر بیان کند.^{۱۳} اما اگر مخاطب کُندذهن باشد، گوینده مجبور خواهد شد کلام را برای فهم بهتر مخاطبش، طولانی‌تر آورد.^{۱۴} در علم معانی، این تغییر رویه در گفتار متکلم با در نظر گرفتن حال مخاطب، **مطابقت با مقتضای حال** نامیده می‌شود.

موضوع علم معانی

پیگیری مفاهیم ثانویه‌ای که غرض گوینده را در کلام می‌رساند و نیز جستجوی ظرایف و لطایفی که گوینده، متناسب با مقتضای حال مخاطب، به الفاظ می‌بخشد، مهم‌ترین موضوع علم معانی است. در هر علمی، الفاظ، احکام و ویژگیهای خاص آن علم را بازگو می‌کند؛ برای مثال در علم صرف، از جنبه اشتقاق و بنای کلمات به الفاظ توجه می‌شود و در علم نحو الفاظ را از جنبه نقش و جایگاه آنها در جمله مورد بررسی قرار می‌دهند. اما توجه به الفاظ در علم معانی، از جنبه نکته‌ها و ظرائف بلاغی آنها است. این نکته‌ها و ظرایف بلاغی در علم معانی، مفاهیم ثانویه (تبعی) نامیده می‌شود. این مفاهیم ثانویه را تنها انسانهای خردمند و فرهیخته درمی‌یابند و سیاق و ساختار کلام نیز به این معانی اشاره می‌کند؛ برای مثال در آیه شریفه **قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا**^{۱۵} مفهوم ثانویه (تبعی) آیه، اظهار ضعف و ناتوانی است.

فایده علم معانی

مهم‌ترین فایده علم معانی، شناخت انواع سبکها و دستیابی به معارف و اسرار بلاغت و فصاحت است. گفتنی است که سبکها بر سه نوع است:

۱- سبک علمی؛

۲- سبک ادبی؛

۳- سبک خطابي.

در زیر به معرفی هر یک از این سبکها می‌پردازیم:

۱۲. در تعریف علم معانی گفته شده است که علم معانی، علم به اصول و قواعدی است که به وسیله آنها کیفیت مطابقت کلام، عربی و فارسی، با مقتضای حال شناخته می‌شود.

۱۳. به این مطلب در علم بلاغت ایجاز گفته می‌شود.

۱۴. به این مطلب در علم بلاغت اطناب گفته می‌شود.

۱۵. مریم / ۴.

۱- سبک علمی

سبکی است که در آن، برای رساندن پیام، از الفاظی گویا و روان، با اسلوبی دلنشین استفاده می‌شود و از کاربرد الفاظ مشترک که مفاهیم گوناگون دارند، اجتناب می‌شود. پسندیده است که در سبک علمی، حتی الامکان از مجاز و صنایع بدیعی، دوری کرد؛ زیرا هدف اصلی اسلوب علمی، فهمیدن و فهماندن مطلب است، اما به کار گرفتن صنایع بدیعی در سبک علمی، تا آنجا که به فهم بیشتر معنا کمک می‌کند، مانعی ندارد.

۲- سبک ادبی

سبکی است که در آن مفاهیم والای عقلی به شکلی محسوس و ملموس جلوه‌گر می‌شود و بیان محسوسات در قالب امور عقلی آشکار می‌شود. بارزترین ویژگی این سبک زیبایی کلام است و به کارگیری مضامین خیالی در آن فراوان است.

۳- سبک خطابی

سبکی است که در آن ادیب بتواند حالات گوناگون (شعف، شور، غم و ...) را در شنوندگان پدید آورد. از بارزترین ویژگیهای این سبک تکرار کلمات، ترنم و از حالتی به حالت دیگر رفتن است. گفتیم که فایده دیگر علم معانی دست‌یابی به معارف و اسرار بلاغت است. گفتنی است که این امر تنها از طریق پیگیری آثار ارزشمند و بررسی کلام بزرگان امکان‌پذیر است و این پیگیری به منظور یافتن تناسبات گوناگون کلام است.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، می‌توان بر نکات زیر به عنوان نتیجه تأکید کرد:
۱- کلام بر سه گونه است:

- الف) عالی: که کلام وحی است و از آن به کلام نازل تعبیر می‌شود.
- ب) صاعد: که کلام انبیا و اولیای الهی (علیهم السلام) است.
- ج) متداول: که در محدوده کلام عالی یا صاعد نمی‌گنجد.

۲- وقوف بر اسرار بلاغت به معنی اطلاع یافتن از دورنما و اطوار گوناگون هر یک از انواع کلام برای بازشناسی کلام بلیغ از غیر آن است.

رونق بلاغت و فصاحت عربی به واسطه کتاب مقدس خدا (قرآن) و نیز احادیث ائمه (علیهم السلام) بوده است. ناگفته پیداست که هر چیزی که اندک بهره‌ای از اصالت این دو منبع عظیم گرفته باشد، از قبیل کلام ادبا، شعرا و متفکران، نیز به نوعی در شکوفایی بلاغت و فصاحت مؤثر بوده است.

جلسهٔ سوم

تقسیم کلام به خبر و انشاء

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ تعریف کلام ادبی و انواع آن در علم معانی؛
- ✓ ویژگی کلام خبری؛
- ✓ اهداف و اغراض بیان خبر.

درآمد

در جلسات گذشته، ساختار کلام را از نظر زیبایی ذاتی و عرضی بررسی کردیم و در پی آن علم معانی و ویژگیهای آن را از نظر گذرانندیم. اکنون، کلام را از دیدگاه عام بررسی می‌کنیم. آن‌گاه مفاهیمی را که از گفتار ادبی به دست می‌آید، در علم معانی به دقت بررسی خواهیم کرد و سپس انواع کلام خبری و انشایی را بیان خواهیم کرد.

پیش‌گفتار

کلام عبارت است از الفاظی که برای رساندن پیام و ارتباط میان افراد به کار می‌رود. باید دانست، کلام در علم منطق با موضوع و محمول سر و کار دارد و از این طریق حمل (معنا) را به مخاطب القا می‌کند. اما در دانش فلسفه، کلام با محکوم‌علیه و محکوم‌به ارتباط دارد و به این وسیله حکم (معنا) را به مخاطب تفهیم می‌کند. حال باید دید که کلام در دانش ادبیات، به ویژه در علم معانی، با چه اموری سر و کار دارد و ارتباط آن با هر یک از این امور چگونه است؟

تعریف کلام در علم معانی

به مجموعه‌ای از الفاظ که مفاهیم اصلی و تبعی (ثانوی) را همراه با ظرایف و لطایف بلاغی متناسب با مقام

مخاطب بیان می‌کند، کلام ادبی گفته می‌شود؛ برای مثال، متکلم هنگام مشاهده نزع بین دو برادر، برای توجه و تنبّه، از برادر بزرگ‌تر می‌پرسد: «آیا این فرد که با او نزاع می‌کنی، برادر توست؟» معنی اصلی این جمله، پرسشی است که برای طلب فهم به کار می‌رود، اما معنای تبعی آن کنار گذاشتن خوی حیوانی است. همچنین بیت زیر نیز نوعی کلام ادبی است:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است (مولوی)

معنای اصلی این بیت، دور شدن از صفت ناپسند تعصب است، اما هرگاه شخصی که ناخواسته در مقام نزاع قرار گرفته است، آن را برای مخاطب (شنونده) خود بخواند، معنی تبعی بیت این خواهد بود که این رفتار، حیوانی است و فرد مورد نظر از عالم حیوانی به عالم پختگی، که مقام انسانی و الهی است، نرسیده است. از این رو، هرگاه سخن، فاقد ارزش بلاغی باشد و یا مناسبتی با مقتضای حال و مقام مخاطب نداشته باشد، کلام ادبی به شمار نمی‌رود. همان‌گونه که کلام انسان مست در عرف اجتماع اعتباری ندارد. ابن‌مالک و سیوطی نیز کلامی را که بدون قصد ایراد شده باشد، فاقد ارزش ادبی می‌دانند.

ویژگیهای کلام ادبی

در علم معانی کلامی کامل است که دو ویژگی زیر را داشته باشد:

۱- کلامی گویا، روشن و به اندازه نیاز باشد.

۲- کلامی تأثیرگذار باشد، به گونه‌ای که مقصود و مفاهیم مورد نظر متکلم، (از قبیل ایجاد شادی، غم و ...) را در مخاطب به وجود آورد. برای نمونه به این کلام توجه کنید:

قال علي (عليه السلام): «إلهي! كفى بي فخراً أن تكون لي رباً وكفى بي عزاً أن أكون لك عبداً، أنت كما أحبُّ فأجعلني كما تُحبُّ»^{۱۶}

این کلام هر دو ویژگی پیش‌گفته را داراست. همچنین است این بیت مولانا که می‌فرماید:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر

انواع کلام در علم معانی

در علم معانی بر دو نوع خبری و انشایی تقسیم می‌شود که در ادامه این دو نوع از کلام را بررسی می‌کنیم.

۱۶. بار الهی، مایه مباهات من است که تو پروردگار من هستی؛ و مایه عزت و شرف من است که من بنده تو هستم. تو آن‌گونه‌ای که من دوست می‌دارم، پس مرا آن‌گونه که تو می‌پسندی، قرار ده.

۱- کلام خبری

کلام خبری، کلامی است که بازگوکننده حقایق و وقایع خارجی باشد؛^{۱۷} در توضیح این تعریف می‌توان گفت که خبر، کلامی است که مفهوم (مدلول) آن، بدون سخن گفتن، در عالم خارج وجود داشته باشد؛ برای مثال وقتی می‌گوییم: «علم سودمند است»، «سودمندی علم» امری است که در جهان خارج محقق است، چه آن را بازگو نکنیم یا نکنیم. البته باید دانست که الفاظ، تنها از واقعیت موجود در عالم خارج حکایت می‌کنند.

ویژگی کلام خبری

کلام خبری سه نسبت ذهنی، کلامی و خارجی دارد.

هرگاه ذهن انسان میان دو شیء ارتباط برقرار کند، این ارتباط را نسبت ذهنی می‌نامند. حال اگر این ارتباط ذهنی به وسیله واژگان و کلمات بیان شود، به این پیوستگی و ترکیب الفاظ دارای تناسب، نسبت کلامی می‌گویند. اگر این دو نسبت بر حقیقت عالم واقع (خارج) منطبق شود، آن خبر را صادق؛ و در غیر این صورت کاذب می‌نامند.

تفاوت خبر ادبی با خبر منطقی

در علم منطق، به کلامی خبر گویند که بدون در نظر گرفتن مطابقت یا عدم مطابقت آن با جهان خارج، قابلیت تصدیق و تکذیب را داشته باشد. اما در علم معانی، کلام خبری، کلامی است که بازگوکننده حقایق و وقایع خارجی باشد.

باید دانست که هرگاه کلام، تنها دارای دو رکن مسند و مسندالیه باشد، آن را کلام مطلق می‌نامند؛ مانند حدیث شریف امیر مؤمنان (علیه السلام) که می‌فرماید: «الإيمان قولٌ مقبولٌ وعملٌ معمولٌ وعرفانٌ بالعقول» و مانند عبارت «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ» و این مصرع مولوی که می‌فرماید: «عشق است بر آسمان پریدن».

اما هرگاه کلام، علاوه بر مسند و مسندالیه، دارای معمولات دیگر، همچون مفعول به، مفعول مطلق و ... نیز باشد، آن را کلام مقید می‌نامند. این قیود در کلام برای توضیح معنا به کار می‌رود.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مَنْ قَرَعَ أَبَاً وَ لَجَّ وَ لَجَّ».

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری (مولوی)
اندر دو کون جانا، بی تو طرب ندیدم دیدم بسی عجایب، چون تو عجب ندیدم (مولوی)

اهداف و اغراض بیان خبر

کلام خبری دو هدف اصلی و فرعی دارد، که در ادامه هر کدام از این اهداف را بررسی می‌کنیم.

۱۷. تعریفی که در کتب بلاغت از خبر بیان کرده‌اند، این است که خبر، کلامی است که به طور ذاتی قابلیت تصدیق و تکذیب داشته باشد و بتوان آن را راست یا دروغ دانست. (معالم/البلاغه)

توضیح: این کلام که متأثر از تعاریف دانش منطق است، با وجود فوایدی که برای آن ذکر شده است، از مسامحه خالی نیست؛ چرا که صدق و کذب از لوازم گفتار متکلم است؛ یعنی، لازمه سخن آدمی، مطابق بودن یا نبودن آن با واقع است. حال آنکه خبر ادبی تنها با عالم واقع سر و کار دارد؛ یعنی، تنها به وجود یافتن یا نیافتن امری در جهان بیرون می‌پردازد.

الف) پیام اصلی کلام

هدف اولیه و اصلی از ایراد جملات خبری، منتقل کردن پیام (اخبار) به مخاطب است. مخاطب در برابر پیامی که از متکلم دریافت می‌کند، دو حالت بیشتر ندارد:

۱- در صورتی که مخاطب از پیام متکلم آگاه نباشد، از گفتار او بهره‌مند می‌شود و فایده‌ای به او می‌رسد که در این حالت پیام گفتار متکلم را فایده‌خبر می‌نامند؛ مانند: وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ ...^{۱۸} پیام این آیه (فایده‌خبر) این است که عده‌ای از کسانی که در کنار مسلمانان اند، منافق هستند.

۲- اما اگر مخاطب از پیام گوینده آگاهی داشته باشد. در این حالت به پیام سخن متکلم لازم فایده‌خبر می‌گویند؛ مانند: «لَقَدْ أَدَّبْتِ بَنِيكَ بِاللَّيْنِ وَالرَّفْقِ، لَا بِالْقَسْوَةِ وَالْعِقَابِ» در این جمله، مخاطب، خود از به‌کارگیری نرمی و مدارا در تربیت فرزندانش آگاه است، اما متکلم برای تأیید این مطلب، جمله فوق را بیان کرده است.

ب) پیام ثانوی کلام

مقاصد و اغراض فرعی کلام محدود نیست، بلکه دریافت آن به طبع سلیم بستگی دارد و این هنری است که از عنایت الهی و تفرج در کلام بزرگان ادب حاصل می‌شود. اکنون برخی از اغراض ثانوی جملات خبری را بیان می‌کنیم:^{۱۹}

۱- درخواست جلب توجه یا طلب دادرسی (استرحام)

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۲۰} در این آیه، حضرت آدم و حضرت حوّا (علیهما السلام) با این عبارت از خدا آمرزش و ترحم طلب می‌کنند.
دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت سر من دار که در پای تو ریزم جان را (سعدی)

۲- اظهار ناتوانی و بیچارگی

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا^{۲۱} در این آیه شریف، جناب زکریا (علیه السلام) با این کلام، ناتوانی خود را بیان می‌کند.
صد هزاران دام و دانه‌ست ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا (مولوی)

۳- اندوه و دریغ خوردن بر چیزی

إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى^{۲۲} در این آیه شریف، زن حضرت عمران (علیه السلام) اندوه خود را از ناتوانی در ادای نذر بیان می‌کند.

۱۸. توبه / ۱۰۱.

۱۹. علاوه بر موارد فوق، علمای بلاغت موارد زیر را نیز از اغراض ثانوی جمله‌های خبری ذکر کرده‌اند:

مدح، ذم، تحذیر، ذکر به تفاوت مراتب، اظهار شادی و شغف، تسلی و دلداری دادن بر حوادث ناگوار، بیان نقصان و عیب، بیان شکوه و عظمت امری مهم، بیان امری محال و ناممکن، سرزنش و ملامت و

۲۰. اعراف / ۲۳.

۲۱. مریم / ۴.

۲۲. آل عمران / ۳۶.

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت، رفیق بود رفیق (حافظ)

۴- تشویق شنونده بر امری

... وَتَنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ^{۲۳} در این آیه شریف، معنای تبعی سخن، تشویق شنونده بر راهیابی به سوی بهشت و دوری از جهنم است.
راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری (سعدی)

۵- افتخار و بیان فضیلت

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ^{۲۴} در این آیه فضیلت و افتخار حضرت سلیمان (علیه السلام) با این وصف که او بنده‌ای است که همیشه در حال بازگشت به سوی پروردگار خویش است، بیان شده است.
كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ ... (حدیث قدسی)
یوسف کنعانی‌ام، روی چو ماهم گواست هیچ کس از آفتاب، خط و گواهی نخواست (مولوی)

۲۳. شوری / ۷.

۲۴. ص / ۳۰.

جلسه چہارم

انواع خبر

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع خبر با در نظر گرفتن حال شنونده؛
- ✓ کیفیت خروج خبر از مقتضای ظاهر؛
- ✓ دلایل آوردن تأکید در کلام.

درآمد

در جلسه پیشین با تعریف خبر و مفاهیم اصلی و تبعی آن آشنا شدیم. اینک انواع کلام، اعم از ابتدایی، طلبی و انکاری را بررسی می‌کنیم.

انواع خبر (ابتدایی، طلبی و انکاری) با توجه به حال شنونده

اگر جملات خبری را به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که برخی از آنها دارای تأکید هستند؛ مانند: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**^{۲۵}

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی^{۳۶}

همچنین برخی از آنها نیز، تأکیدی ندارند؛ مانند: **وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا**^{۳۷}

دوش از جناب آصف، پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان، عشرت اشارت آمد (حافظ)

تنها دلیل تفاوت این جملات (موگد و غیرموگد) کیفیت ظاهر حال مخاطب، در برخورد با گوینده کلام است. از این رو، باید حالات گوناگون مخاطب را بررسی کرد.

لازم به ذکر است که گاهی کلام گوینده به طور کامل با ظاهر حال مخاطب تناسب دارد؛ یعنی، کلام بر اساس آنچه که حال مخاطب طلب می‌کند، بیان شده است؛ برای مثال برای انسان عالم و آگاه، کلامی کوتاه، گویا و خالی از تأکید می‌آید تا با ظاهر حال او همخوانی داشته باشد.

۲۵. قمر / ۴۹.

۳۶. ادات تأکید در آیه فوق «إِنَّا» و در بیت فارسی «سوگند، صعب سوگند و هرگز» است.

۳۷. نساء / ۲۸.

گاهی نیز کلام گوینده، با ظاهر حال مخاطب، تناسب تام ندارد، بلکه گوینده به خاطر نکته‌ای خاص، کلام را متناسب با ظاهر حال مخاطب نمی‌آورد؛ برای مثال در برخورد با عالم بی‌عمل، با اینکه مقتضای ظاهر علم عالم، کوتاه، موجز و بدون تأکید آوردن کلام است، ولی گوینده از این تناسب ظاهری چشم‌پوشی می‌کند و کلام خود را به صورت موکد می‌آورد، این نوع سخن را در اصطلاح ادبی، **خلاف مقتضای ظاهر** می‌نامند که در انتهای بحث این جلسه، به تفصیل این مطلب را توضیح خواهیم داد.

از این رهگذر انواع خبر، از نظر توجه به حال شنونده (مخاطب) بر سه نوع است:

۱- کلام ابتدایی (آغازین)

این کلام تنها در پی رساندن پیام به شنونده‌ای است که از مفهوم پیام گوینده اطلاعی ندارد. از ویژگی‌های کلام ابتدایی بدون تأکید بودن آن است؛ زیرا غرض در این نوع کلام، تنها، رساندن پیام به مخاطب است؛ مانند: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**^{۲۸} در این آیه شریف، خداوند از آفرینش زمین، آسمانها و آنچه میان آن دو است، در شش روز (مرحله) خبر داده است؛ این نوع کلام را کلام آغازین می‌گویند.

در نماز خم ابروی تو به یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (حافظ)

۲- کلام طلبی (خبر خواستاری)

خبر، هنگامی طلبی است که شنونده درباره محتوای پیام، شک و تردید داشته باشد به طوری که این تردید با تأکیدی اندک برطرف شود. از ویژگی‌های این نوع خبر آن است که آوردن تأکید در آن، جایز و نیکو است؛ مانند: **تَبَارَكَ الَّذِي بَدَأَ الْمُلْكَ**^{۲۹}

خبر مقدم مبتدای مؤخر

برخی گمان می‌کنند که ولایت، یا همان پادشاهی معنوی، با تحصیل علوم ظاهری به دست می‌آید و هر کس که از صفات حمیده برخوردار باشد، به این ملک (ولایت الهی) خواهد رسید. از این رو، در آیه مذکور برای برطرف شدن شک این افراد، خبر بر مبتدای معرفه مقدم شده است که افاده حصر می‌دهد و این حصر، نشانه تأکید است.

این سرایی است که البته خلل خواهد یافت
خُنگ آن قوم که در بند سرای دگرند^{۳۰} (سعدی)

۲۸. سجده / ۴.

۲۹. پیش‌تر در توضیح آیه **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** پیرامون این مطلب سخن گفتیم. ملک (پادشاهی معنوی) «جعل» است و تنها به دست خداوند انجام می‌گیرد. تقدیم خبر در این آیه، برای آن است که شک را از مخاطب برطرف کند.

۳۰. در آیه فوق، تقدیم خبر بر مبتدای معنای تأکید را می‌رساند. در بیت فارسی نیز واژه البته این معنا را می‌رساند.

۳- کلام انکاری

هنگامی که مخاطب مفاد خبر را منکر باشد یا اعتقادی بر خلاف معنی خبر بیان شده داشته باشد، در این صورت گوینده آن را با ادوات، واژه‌ها و عبارات بیشتری مؤکد می‌کند. از ویژگیهای کلام انکاری، این است که بایستی با تأکید همراه باشد.

باید دانست که میزان تأکید، در این گونه جملات با انکار مخاطب ارتباطی مستقیم دارد؛ هرچه انکار شدیدتر باشد، تأکیده‌های بیشتری را می‌طلبد؛ مانند:

– أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ^{۳۱}

– چندان که زدم لافِ کرامات و مقامات
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد^{۳۲} (حافظ)

نتیجه‌گیری

از تقسیم‌بندی سه‌گانه خبر (ابتدایی، طلبی و انکاری)، با توجه به مقتضای ظاهر حال شنونده، مطالب زیر را می‌توان برداشت کرد:

۱- کلام ابتدایی برای مخاطب خالی‌الذهن (آن که به مضمون خبر آگاه نیست)، بیان می‌شود؛

۲- کلام طلبی برای مخاطبی آورده می‌شود که تردید و شک دارد؛

۳- کلام انکاری نیز برای مخاطب منکر آورده می‌شود.

خروج خبر از مقتضای ظاهر

هرگاه خلاف حال شنونده (مخاطب) در نظر گرفته شود، ممکن است کلام طلبی یا انکاری را برای مخاطب خالی‌الذهن، کلام ابتدایی یا انکاری را برای مخاطب مردّد و کلام ابتدایی و طلبی را برای مخاطب منکر بیاوریم.

۱- وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ^{۳۳} در این آیه حضرت نوح (علیه السلام) نسبت به وحی الهی خالی‌الذهن است، ولی حضرت حق، جلّ و علا، ایشان را به منزله مخاطبی مردّد فرض کرده است، از این رو، آیه ... إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ با تأکید «إِنَّ» همراه شده تا شک و تردید احتمالی را برطرف کند.

۲- ... إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ^{۳۴} مخاطبان این آیه در رسیدن فرج و رهایی شک دارند، لذا این آیه مخاطبان را به منزله مخاطبانی منکر فرض کرده و کلام را به صورت مؤکد آورده است.

۳۱. بقره/ ۱۳.

۳۲. در آیه شریف ادات تأکید «ألا، إن» و در بیت فارسی «هیچم و هیچ» معنای تأکید را می‌رساند.

۳۳. هود/ ۳۷.

۳۴. همان/ ۸۱.

۳- وَ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ ...^{۳۵} در این آیه خدای تعالی مخاطبان منکر آیه را به منزله مخاطبان خالی‌الذهن در نظر گرفته و آیه را به صورت کلام ابتدایی آورده است؛ چرا که نزد مخاطبان، دلایلی عقلی وجود دارد که اگر به آن توجه کنند، از انکار خود دست برمی‌دارند.

۴- روزی جهودی، از احبار ایشان، به حضرت مولانا مقابل افتاد. گفت: دین ما بهتر است یا دین شما؟! فرمود: دین شما. فی الحال مسلمان شد.^{۳۶}

در توضیح حکایت فوق باید گفت که حضرت مولانا، مخاطب جهود را، که در باطن خویش منکرِ مطلب است، به منزله فردی خالی‌الذهن تصور کرده و برای از بین بردن انکار او، خود را با او هماهنگ کرده و کلام را به صورت کلام ابتدایی آورده است. از این رو، تأثیر کلام شگرف شده و از هر نوع کلام مؤکدی، تأثیرگذارتر شده است.

مباحث تکمیلی

در تکمیل این بحث، بیان چند نکته ضروری است:

۱- معیار و میزان در حمل کلام بر خلاف مقتضای ظاهر، وجود نشانه یا آماره‌ای در مخاطب، از جمله رفتارهای ظاهری، ذهنیت قبلی از مخاطب یا وجود علم، است که باعث می‌شود مخاطب را در جایگاه یکی از مخاطبان (ناآگاه، مردد یا منکر) قرار دهیم.

۲- آوردن تأکید در کلام برای دستیابی به یکی از اهداف زیر این است:

الف) گاهی هدف از آوردن تأکید، رفع شک و انکار مخاطب است. در این مورد آوردن تأکید (فراوان)، برای از بین بردن انکار و شکی است که در ذهن مخاطب پیرامون پیام کلام وجود دارد؛ مثلاً در آیه *قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ*^{۳۷}، مخاطبان گروهی هستند که بارها و بارها راهنما و هدایتگری، به سوی آنها فرستاده شده است *إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ*^{۳۸} و آنها کاری جز تکذیب و انکار در پیش نگرفته‌اند (فکذبوهما)، از این رو، پیام جدیدی که به این مخاطبان منکر می‌رسد، حتماً باید تأکیدهایی متناسب با درجه انکار آنها داشته باشد که در این آیه الفاظ «إِنَّا»، «لام» تأکید، جمله اسمیه و ... همگی بر تأکید جمله می‌افزاید.

ب) گاهی نیز هدف از آوردن تأکید، نشان دادن عظمت و والایی پیامی است که به مخاطب القا می‌شود؛ مثلاً در آیه *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*^{۳۹} هدف از آوردن تأکیدهای فراوان (ألا، إن، جمله اسمیه، «لا...» و «لا...») رفع انکار مخاطب منکر نیست، بلکه نشان‌دهنده عظمت و والایی مقام اولیای الهی است.

۳- الفاظ تأکید بی‌شمارند که از مهم‌ترین آنها در زبان عربی می‌توان به «إِنَّ، أَنْ، لام ابتدائیت، حروف تنبیه و قسم و زائد، قد، حروف و الفاظ شرط، الفاظ و حروف حصر، ضمیر فصل، نون ثقیله و خفیفه، تکرار کلمه، جمله

۳۵. بقره/ ۱۶۳.

۳۶. شمس‌الدین افلاکی العارفی، مناقب العارفین، تصحیح تحسین بازیجی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۳۲۵.

۳۷. یس/ ۱۶.

۳۸. همان/ ۱۴.

۳۹. یونس/ ۶۲.

و اقسام آن» و در زبان فارسی به «البتّه، همانا، سخت، راستی، نیکه تکرار کلمه یا جمله، انواع سوگندها و قسمها و...» اشاره کرد.

جلسه پنجم

انشاء

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع انشاء؛
- ✓ امر و الفاظ آن؛
- ✓ معنای اصلی و فرعی امر.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته با کلام خبری و انواع آن آشنا شدیم. اکنون با انشاء و انواع آن آشنا می‌شویم.

پیش‌گفتار

کلام بر دو گونه است:

- ۱- جملاتی که از پدیده‌های هستی اطلاع می‌دهند، که به این گونه جملات خبر می‌گویند. این جملات در حقیقت به عالم واقع (خارج) نظر دارند.
- ۲- جملاتی که بازگوکننده طلب هستند، که به این گونه جملات انشاء می‌گویند. این طلب، یا از هیئت ظاهری الفاظ فهمیده می‌شود، که به آن «انشاء طلبی» می‌گویند و یا از قرائن و شواهدی که همراه کلام می‌آید، فهمیده می‌شود که به آن «انشاء غیرطلبی» می‌گویند.

انشاء

انشاء در لغت، به معنای **ایجاد** است، اما ارائه تعریف اصطلاحی آن، به خاطر گوناگون بودن انواع انشاء ممکن نیست. بنابراین، ابتدا بایستی انواع انشاء را شناخت، آن‌گاه تعریف اصطلاحی هر یک از آنها را بیان کرد.

انواع انشاء

۱- انشاء طلبی

اگر مفهوم و مقصود متکلم، هنگام طلب وجود نداشته باشد و طلب، تنها در پی ایراد الفاظ پدید آید، آن را «انشاء طلبی» گویند؛^{۴۰} به عبارت دیگر، متکلم در این مقام، به واسطه الفاظی چند، مطلوب و مراد خویش را از شنونده درخواست می‌کند. این نوع از انشاء شامل امر، نهی، استفهام، تمنی و ندا است. برای نمونه، به مثالهای زیر توجه کنید:

امر: **وَاعْبُدُوا اللَّهَ**^{۴۱}

نهی: **فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ**^{۴۲}

استفهام: **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ**^{۴۳}

تمنی: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا**^{۴۴}

ندا: **يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ**^{۴۵}

در آیه اول، درخواست عبودیت الهی با هیئت امر «أَفْعَلُوا» بیان شده است. در آیه دوم، از مخاطبین خواسته شده است که خود را پاک ندانند و این مطلب با هیئت نهی «لَا تَفْعَلُوا» ابراز شده است. در آیه سوم درخواست فهم، به وسیله هیئت استفهام «هَلْ تَفْعَلُوا؟» انجام شده است. در آیه چهارم نیز آرزوی قلبی با هیئت «لَيْتَنِي» و در آیه پنجم درخواست «أَقْبَالِ عِبَادِ الْهَيْ» با هیئت ندای «یا عبادی» بیان شده است.

۲- انشاء غیر طلبی

اگر مقصود متکلم، هنگام طلب وجود داشته باشد، آن را «انشاء غیر طلبی» می‌گویند. انشاء غیر طلبی شامل مدح و ذم، قسم، افعال رجا، صیغ عقود و الفاظ ایجاب و قبول است.

برای نمونه به مثالهای زیر توجه کنید:

مدح: **نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ**^{۴۶}

ذم: **بِئْسَ الْعَبْدُ الْقَادُورَةُ**^{۴۷}

قسم: **وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ**^{۴۸}

۴۰. به نظر می‌رسد، این تعریف از انشاء (انشاء کلامی است که محتمل صدق و کذب نباشد)، در علم منطق ریشه دارد؛ این تعریف با توجه به انواع انشاء، رساننده تمام جوانب مطلب نیست، از طرف دیگر این تعریف دارای مسامحه است، زیرا نفی جنبه اثبات یک امر، نمی‌تواند تعریف آن باشد. گواه دیگر آنکه در علم منطق، هیچ‌گاه تعریف را با امری عدمی ذکر نمی‌کنند؛ چرا که تعریف بایستی جنبه ثبوتی داشته باشد تا ذهن آن را بشناسد.

۴۱. نساء / ۳۶.

۴۲. نجم / ۳۲.

۴۳. أنعام / ۵۰.

۴۴. نبا / ۴۰.

۴۵. زمر / ۵۳.

۴۶. أنفال / ۴۰.

۴۷. القادورة: بد اخلاق

۴۸. انبیاء / ۵۷.

افعال رجاء: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^{۴۹}
صِيغِ عَقُودٍ: «وَأَخِيَّتُكَ فِي اللَّهِ وَصَافِيَّتُكَ فِي اللَّهِ».
الفاظ ایجاب و قبول: «بِعْتُ وَاشْتَرَيْتُ».

در مثال اول، مدح با لفظ «نعم» و در مثال دوم، ذم با لفظ «بئس» بیان شده است. در مثال بعدی، به وجود آوردن قسم با لفظ «تالله» و در مثال چهارم، امید مورد نظر با لفظ «عسی» ابراز شده است. در مثال پنجم نیز پیمان برادری با لفظ «أخيتك» و در مثال ششم، خرید و فروش با لفظ «بعث و اشتریت» ایجاد شده است. این الفاظ بر مفهوم خبری جمله، معانی مدح، ذم، قسم و ... را اضافه کرده‌اند. بنابراین، جملاتی که ظاهر انشایی ندارند، اما معنای طلب را می‌رسانند، در جملات انشایی بررسی نمی‌شوند. این نوع جملات را «انشاء غیرطلبی» می‌نامند. منظور از انشاء در علوم بلاغی، تنها انشاء طلبی است که از هیئت ظاهری و الفاظ کلام به دست می‌آید، که این طلب در بحث بعدی بررسی خواهد شد.

امر

اگر انسانی صاحب کمال، از شخص زبردست خود چیزی درخواست کند، این نوع درخواست «امر» نامیده می‌شود. در این صورت به شخص صاحب کمال «امر» و به کسی که انجام کار از او خواسته شده است، «مأمور» گفته می‌شود و فعلی که مورد طلب است، «مأمور به» نامیده می‌شود. امر عبارت است از درخواست انجام عمل از مخاطب به گونه‌ای که برتری متکلم و الزام به عمل را دربرداشته باشد؛ به عبارت دیگر، فرمان به انجام فعلی که انجام آن ضروری است، از طرف کسی که برتری و شرافت دارد را امر می‌نامند. گفتنی است که طلب در فعل امر، بر وجوب، استحباب، التماس، دعا و ... دلالت می‌کند. اما در تعریف بالا دو قید «برتری متکلم» و «دربرداشتن الزام عمل» مفاهیمی مجازی، از قبیل: دعا، التماس، استحباب و ... را از حوزه تعریف خارج می‌کند. بنابراین، طلب در فعل امر، تنها بر وجوب و الزام دلالت می‌کند. باید دانست، امر شامل چهار جزء «امر، مامور، مأمور به و الفاظ امر» است و هر کدام از این اجزا شروطی دارند. امر: در امر شرط آن است که شرافت و برتری داشته باشد، خواه این شرافت واقعی یا ادعایی باشد. مأمور: در مأمور شرط آن است که طرف خطاب امر باشد؛ یعنی، انجام فعل از او خواسته شده باشد. مأمور به: در مأمور به شرط آن است که حتماً به وقوع بپیوندد، که این نکته را ایجاب، الزام و وجوب نیز نامند. این وجوب و الزام را حسن و قبح عقلی، تأیید می‌کند؛ زیرا آن گاه که بزرگی، عملی را از زبردست خود درخواست کند، عقل، انجام آن به وسیله مخاطب را نیکو و ترک آن را قبیح می‌داند.^{۵۰}

۴۹. اِسْرَاءُ / ۷۹.

۵۰. مفاهیم اصلی از وضع واضح و مفاهیم تبعی با استفاده از قرائن و شواهد به دست می‌آید. از این رو، فعل امر در لغت به معنای طلب فعل است. این طلب بر وجوب و الزام دلالت ندارد، مگر آنکه قرینه‌ای در کلام باشد.

الفاظ امر

الفاظ امر بر چهار نوع است:

- ۱- فعل امر: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ^{۵۱}
- ۲- فعل مضارع به همراه «لام» امر: ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَيُوقُوا نَدْوَرَهُمْ^{۵۲}
- ۳- اسم فعل^{۵۳} به معنای امر: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ^{۵۴}
- ۴- مصدری که از فعل امر نیابت می‌کند: وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا^{۵۵}

- بشوی اوراق اگر هم درس مایی

که درس عشق در دفتر نباشد (حافظ)

- بخوان به نام گل سرخ در سحاری شب (شفیعی کدکنی)

- نان خود خوردن و نشستن، به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن (گلستان سعدی)

معنای اصلی و فرعی امر

معنای اصلی امر همان وجوب الزام عمل است و معنای فرعی آنکه از قرائن کلام استفاده می‌شود، به شرح زیر است:

۱- ارشاد و راهنمایی

- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ^{۵۷}

- ای نور چشم، سخنی هست گوش کن

تا ساغرت پُر است، بنوشان و نوش کن (حافظ)

۲- دعا

هرگاه زیردستی از بزرگ خود چیزی طلب کند، از آنجا که معنای حقیقی امر، طلب بزرگ‌تر از کوچک‌تر است و در دعا کوچک‌تر از بزرگ‌تر چیزی می‌خواهد، آن معنی مجازی را «دعا» می‌نامند.

۵۱. آل عمران / ۱۰۲.

۵۲. حج / ۲۹.

۵۳. اسم فعل کلمه‌ای است که مفهوم فعل را دارد، ولی ویژگی افعال (نون تأکید و لم جازمه و ...) را نمی‌پذیرد. اسم فعل بر سه قسم است:

الف) به معنای ماضی: «سَرَعَانَ: شتافت»؛ ب) به معنای مضارع: «أَوْه، أَعْجَبُ: شگفت زده می‌شوم»؛ ج) به معنای امر: «رُؤِيدًا، بَلِّغْ، دُونِكَ، عَلَيْكَ، مَهْ، صَهْ و ...». در این میان، نوع سوم از اسامی فعل، از الفاظ امر به حساب می‌آید.

۵۴. مائده / ۱۰۵.

۵۵. خوردن: بخور، نشستن: بنشین.

۵۶. بقره / ۸۳.

۵۷. أعراف / ۱۹۹.

- رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ ٥٨
- خدایا، بر من بی‌دل ببخشای (سعدی)

۳- التماس (خواهش)

هرگاه اشخاص هم‌ردیف از هم چیزی طلب کنند، آن را «التماس» گویند؛ زیرا هیچ یک بر دیگری شرافت ندارد:

- «أَعْطِنِي الْكِتَابَ أَيُّهَا الْأَخُ الْكَرِيمُ»

- بیا تا بر آریم دستی زدل
که نتوان بر آورد فردا زگل (سعدی)

۴- اباحه (رخصت دادن و جایز شمردن)

در اباحه جمع میان هر دو طرف امکان‌پذیر است:

- وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا ٥٩

- خواه مصحف گیر بر کف، خواه جام زرفشان
هر چه خواهی کن، ولیکن مردم‌آزاری مکن

۵- تمنی

آرزو و درخواست قلبی:

- «فَيَا مَوْتَ زُرْ إِنَّ الْحَيَاةَ دَمِيمَةٌ» در این مصرع، شاعر که از زندگی محنت‌بار به تنگ آمده است، دیدار مرگ را آرزو می‌کند.

- عقلم بدزد لختی، چند اختیار دانش؟
هوشم ببر زمانی، تا کی غم زمانه؟ (سعدی)

۶- تهدید

ترساندن فاعل بر سوء عاقبت و نتیجه عمل:

- اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٦٠ در این آیه شریف، برای ترساندن مخاطبان از عاقبت امور، از فعل امر استفاده شده است؛ چرا که از طرفی آیه پیشین، مخاطبان را به دو گروه جهنمی و بهشتی تقسیم می‌کند و از طرف دیگر، این آیه، خداوند را بصیر بر اعمال معرفی می‌کند. در نتیجه، «اعملوا» معنای تهدید می‌دهد.
- آن نمای که آنی، وگرنه با تو نمایند چنان که سزای آنی (خواجه عبدالله انصاری).

٥٨. نوح / ٢٨.

٥٩. أعراف / ٣١.

٦٠. فصلت / ٤٠.

۷- تسویه (برابر شمردن)
فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ ^{۶۱}

۸- تعجیز

اگر امری را ادعا کنیم که دیگری از انجام آن ناتوان باشد، بدان تعجیز گویند:
- قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ^{۶۲}
- گر تو بهتر می‌زنی، بستان بزین (مولوی)

۹- اهانت و تحقیر: منظور از آن بی‌احترامی و اهانت به مخاطب است:

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً ^{۶۳}
- بمیر تا برهی، ای حسود، کاین رنجی است
که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست (سعدی)

۶۱. طور / ۱۶.

۶۲. یونس / ۳۸.

۶۳. اِسرَاء / ۵۰.

جلسه ششم

انشاء طلبی (نہی)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ نهی و اسلوب آن؛
- ✓ معنای اصلی و فرعی نهی.

درآمد

یکی دیگر از انواع انشاء طلبی، نهی است که در این جلسه به این موضوع می‌پردازیم. اینک تعریف نهی، ویژگیها و کاربردهای مختلف آن را با مثالهای مختلف بررسی می‌کنیم.

نهی

هرگاه احتمال بروز مفسده‌ای برود، برای جلوگیری از وقوع آن، از اسلوب نهی استفاده می‌کنند، خواه این بازداشتن واقعی یا ادعایی باشد. کسی که به نهی فعل دستور می‌دهد، باید دارای برتری و احاطه باشد، تا ترک عمل بر زیردستان حتمی گردد.

تعریف: نهی در لغت، به معنای بازداشتن است و در اصطلاح به فرمان بر ترک فعل، از طرف بزرگی که برتری و شرافت دارد، اطلاق می‌شود.

اسلوب نهی چهار جزء اصلی، به شرح زیر، دارد:

- ۱- ناهی: کسی که بر ترک فعل فرمان می‌دهد، از ویژگیهای ناهی برتری، شرافت و احاطه است.
- ۲- منهی: کسی که ترک فعل از او خواسته می‌شود و بر اوست که از عمل خودداری کند؛ زیرا فعل نهی به او تعلق گرفته است.
- ۳- منهی عنہ: فعلی که ترک آن از مخاطب خواسته می‌شود.
- ۴- لفظ نهی: اسلوبی که طلب ترک فعل به واسطه آن ایجاد می‌شود. اسلوب نهی، تنها به وسیله فعل مضارع همراه با لای نهی ایجاد می‌شود.

– لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى^{۶۴} در این آیه شریف، ناهی خداوند عزوجل است که دارای شرافت و برتری است و منهی‌عنه، پرداختن به نماز در هنگام مستی است. منهی نیز عموم انسانها هستند که مورد خطاب حق تعالی هستند و لفظ نهی، «لا تقربوا» است که با جمله حالیه «أنتم سُكَارَى» مقید شده است. – برای من مگرى و مگو دریغ دریغ به یوغ دیو درافتی دریغ آن باشد (مولوی)

معنای اصلی و فرعی نهی

معنی اصلی نهی همان طلب ترک یا بازداشتن از عمل است.^{۶۵} از مهم‌ترین معانی فرعی نهی، که از قرائن حالیه و روش کلام به دست می‌آید، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- | | |
|------------|------------------------|
| ۱- دعا ؛ | ۶- ناامیدی (تئیس)؛ |
| ۲- التماس؛ | ۷- تهدید؛ |
| ۳- تمنی؛ | ۸- تحقیر؛ |
| ۴- ارشاد؛ | ۹- دوام و استمرار؛ |
| ۵- توبیخ؛ | ۱۰- انس. ^{۶۶} |

۱- دعا

درخواست زبردست از مهتر خود را دعا می‌نامند.

– رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا^{۶۷}
– ای خدا، این وصل را هجران مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن

۶۴. نساء/ ۴۳.

۶۵. لازم به ذکر است که معنای حرمت، از علم اصول، به ادبیات وارد شده است، اما معنای ادبی (ترک فعل) فراگیرتر از معنای اصولی آن است.

۶۶. باید دانست که مفاهیم عقلی متنوع دیگری از صیغه نهی می‌توان فهمید. برای مثال:

معنای درنگ و تأمل

– ای شب هجر گلوگیر زمانی مشتاب
اینقدر باش که صبحم نفسی تازه کند (طالب آملی)

معنای امعان نظر

– در چشمت ار حقیر بود صورت فقیر
کوتاه نظر مباش، که در سنگ گوهر است (سعدی)

معنای تحریک بر انجام کار

– چو رنج بر نتوانی گرفتن از رنجور
قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار (سعدی)

معنای تنبّه و آگاهی

– دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود؟
دل بر جهان مبند که با کس وفا نکرد (سعدی)

و معنای دیگر از قبیل بیان خطا، توجه به مطلوب، تنبّه از کار و اندیشه بیهوده، برانگیختن به شکیب، اغتنام فرصت، بث شکوی، تلقین مناعت و ...

ر.ک: غلامحسین رضائزاد (نوشین)، اصول علم بلاغت در زبان فارسی، ص ۳۱۷ به بعد.

۶۷. بقره/ ۲۸۶.

- نیست در عالم ز هجران تلخ‌تر

هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن (مولوی)

۲- التماس (خواهش)

درخواست دو هم‌شأن از یکدیگر را التماس گویند.

- فَلَا تُبْلِغَاهُ مَا أَقُولُ فَإِنَّهُ شُجَاعٌ مَتَى يُذَكَّرُ لَهُ الطَّعْنُ يَشْتَقُ.^{۶۸} (متنبی)

- آفتابا از در میخانه مگذر، کاین حریفان یا بنوشندت که جامی، یا ببوسندت که یاری (یغمای جندقی) باید گفت که در بیت عربی، شاعر برای خود دو مصاحب و دو همراه در نظر گرفته و آنان را از اینکه گفتار او را نزد سیف‌الدوله نقل کنند، برحذر می‌دارد. این از منش شعرای عرب است که جسم و جان خویش را مصاحب و همراه خویش می‌دانند.

۳- تمنی

به معنای، آرزوی قلبی.

- يَا لَيْلَةَ الْأَنْسِ، لَا تَنْقِضِي.^{۶۹}

- دیگر مگو نصیحت حافظ که در ازل گمگشته‌ای که باده مهرش به کام رفت

۴- ارشاد (اندرز)

- وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ^{۷۰}

- به جز ثنای جلالش نساورد ضمیر که هست گوش دلش محرم پیام سروش (حافظ)

۵- توبیخ (سرزنش)

- لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى^{۷۱}

- زچیز کسان دور دارید دست کم‌آزار باشید و یزدان‌پرست^{۷۲}

۶۸. آنچه از شجاعت وی می‌گویم، به گوش او نرسانید؛ چرا که او مرد شجاعی است که هرگاه جنگ را برایش توصیف می‌کنند، برانگیخته و به جنگ مشتاق می‌شود.

۶۹. ای شب آشنایی، سپری مشو.

۷۰. بقره / ۱۸۸.

۷۱. بقره / ۲۶۴.

۷۲. در مکتب شعر خراسان، کم‌آزار به معنای بی‌آزار است. بنابراین، مراد از این کلام قید مقدار نیست، بلکه مقصود از آن نفی کلی آزار مردمان است.

۶- ناامیدی (تیئیس)

- لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ^{۷۳}
- هر که مشهور شد به بی‌ادبی
- آب کز سر گذشت، در جیحون

دگر از وی امید خیر مدار

چه به دستی، چه نيزه‌ای، چه هزار (سعدی)

۷- تهدید

- كَقَوْلِكَ لِخَادِمِكَ: «لَا تُطْعُ أَمْرِي»
- کاری مکن که رو به در آسمان نهم

هر تیر ناله‌ای که بود، در کمان نهم (صائب)

۸- تحقیر

- لَا تَطْلُبُ الْمَجْدَ، إِنَّ الْمَجْدَ سَلَّمَهُ صَعْبٌ وَعِشٌّ مُسْتَرِيحًا نَاعِمَ الْبَالِ.^{۷۴}

- بر تو دل می‌لرزدم ز اندیشه‌ای
با چنین خرسی مرو در بیشه‌ای (مولوی)

۹- دوام و استمرار

- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ^{۷۵}

- جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
ز نهار دل میند به اسباب دنیوی (حافظ)

۱۰- انس

- لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا^{۷۶}

- نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم
در این سراب فنا چشمه حیات منم (مولوی)

۷۳. توبه / ۶۶.

۷۴. در توضیح بیت عربی باید گفت که غرض از آن تحقیر و اهانت مخاطب است و این معنا برای بیان این نکته است که او اهلیت و شایستگی سیادت را ندارد.

۷۵. بقره / ۱۵۴.

۷۶. توبه / ۴۰.

جلسه هفتم

انشاء طلبی (استفهام) (۱)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ استفهام، ارکان و الفاظ آن؛
- ✓ حروف استفهام.

درآمد

موضوع بحث این جلسه استفهام (پرسش) است. گفتنی است که به خاطر گستردگی و عمیق بودن این بحث آن را به دو بخش حرف و اسم تقسیم کرده‌ایم. در این جلسه پیرامون حروف استفهام، ویژگیها و کاربردهای عام و خاص هر یک بحث خواهیم کرد.

پیش‌گفتار

یکی از راههای دست‌یابی به مطلوب، پرسش است. پرسش‌ها در زمینه‌های گوناگونی مطرح می‌شوند؛ برای مثال پرسش از زمان، مکان و ماهیت وقوع فعل. به طور کلی پرسش‌های مختلف را می‌توان در دو قالب کلی تصور و تصدیق دسته‌بندی کرد. به دیگر سخن، اگر مورد سؤال، درخواست تعیین چیزی باشد که شخص پاسخگو در مقام پاسخ به آن باید مورد سؤال را به صورت مشخص و معین بیان کند، آن را تصور می‌نامند. در نتیجه، سؤال از تصور، جوابی گویا و مشخص می‌خواهد و نمی‌توان آن را با «آری» یا «خیر» پاسخ گفت؛ مانند:

- «مَتَى تَرَانَا وَنَرَاكَ» (دعای ندبه)

- گفتم: کی‌ام دهان و لب‌ت کامران کنند گفتا: به چشم! هرچه تو گویی همان کنند (حافظ)

اما اگر شخص در ثبوت یا نفی یک نسبت تردید داشته باشد و از نفی یا اثبات آن نسبت پرسش کند، این نوع سؤال را پرسش از تصدیق می‌نامند که در جواب آن واژه «آری» یا «خیر» کافی است.

استفهام

استفهام در لغت به معنای فهمیدن است. هرگاه پرسش‌گر نسبت به امری جاهل باشد و به منظور فهم مطلب سؤال کند، در اصطلاح آن را استفهام حقیقی می‌گویند.

در توضیح این مطلب باید گفت که استفهام در علم معانی عبارت از خواستن کاری یا چیزی است که از نظر «تصوری یا تصدیقی» بر خواهان مجهول باشد؛ به بیان دیگر استفهام برای آگاهی یافتن یا کسب خبر از شخصی دیگر به کار می‌رود؛ مانند:

- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ^{۷۷}

- مرا گفتندی - به خردکی:^{۷۸} «چرا دلتنگی؟ مگر جامه‌ات می‌باید یا سیم؟» گفتمی: «کاشکی این جامه نیز که دارم بستندی!» (شمس تبریزی)

- جان جهان دوش کجا بوده‌ای؟! (مولوی)

ارکان استفهام

هر استفهام دارای چهار رکن اساسی است:

(الف) سائل (پرسش‌گر)؛

(ب) مسئول (پاسخگو)؛

(ج) مسئول‌عنه (مطلوب، مورد سؤال)؛

(د) الفاظ استفهام.

الفاظ استفهام

الفاظ استفهام از جنبه ظاهری بر دو گونه است: برخی از آنها حرف هستند؛ مانند: «هَلْ، همزه» و برخی دیگر اسم هستند؛ مثل: «مَنْ، ما، مَتَى، أَيْنَ، كَيْفَ، أَيْنَ، أَنَّى و كَمْ».

بنابراین، الفاظ استفهام عبارت‌اند از: «حروف استفهام» و «اسامی استفهام».

۷۷. بقره/ ۲۱۵.

۷۸. خردکی: کودکی.

الف) حروف استفهام

مهم‌ترین حروف استفهام «همزه» و «هَلْ» هستند.

۱- همزه استفهام

همزه استفهام هم برای تصور هم برای تصدیق به کار می‌رود.

در سؤال از تصور، مسؤلُ عنه (مورد سؤال) همیشه بعد از همزه استفهام واقع می‌شود. در این صورت مسؤلُ عنه می‌تواند مسند، مسندالیه، حال، تمییز و به طور کلی همه اجزای کلام، به جز نسبت، باشد؛ مثال:

۱- أَنْتَ مسافرٌ أمْ أخوك؟ (مورد سؤال، مبتدا: «أنت» یا «أخوك» است.)

۲- أَمْشِرُ أَنْتَ أمْ بائع؟ (مورد سؤال، خبر: «مَشَرْتُ» یا «بَاعْتُ» است.)

۳- أَشَعِيرًا زَرَعْتَ أمْ قَمَحًا؟ (مورد سؤال، مفعولُ به: «شَعِيرًا» یا «قَمَحًا» است.)

۴- أَرَاكِبًا جِئْتَ أمْ مَاشِيًا؟ (مورد سؤال، حال: «رَاكِبًا» یا «مَاشِيًا» است.)

۵- أَيَوْمَ الْجُمُعَةِ يَسْتَرِيحُ الْعَمَالُ أمْ يَوْمَ الْأَحَدِ؟ (مورد سؤال، مفعولُ فيه: «يَوْمَ الْجُمُعَةِ» یا «يَوْمَ الْأَحَدِ» است.)

در تمامی مثالهای بالا، مسؤلُ عنه (مورد سؤال) تکرار شده است و این تکرار، خود نشان‌دهنده تصور است؛

برای مثال در پاسخ به سؤال اول گفته می‌شود: «أَخوكَ مسافرٌ». ^{۷۹}

در تصدیق مورد سؤال (مسؤلُ عنه)، اسناد و ارتباط میان اجزای کلام است؛ مثال:

۱- أَفَرَعْتُ مِنَ الْكِتَابِ الَّذِي كُنْتَ تَكْتُبُهُ؟

۲- أَقَادِمُ صَدِيقِكَ؟

در این گونه مثالها، متکلم (گوینده) در ثبوت و نفی سخن مردّد است. از این رو، از «خود نسبت» سؤال

می‌کند و در پاسخ این سؤالات «آری یا خیر» یا «نَعَمْ أَوْ لَا» می‌آید.

۲- هَلْ استفهام

تنها برای «تصدیق» به کار می‌رود؛ مثال:

۱- هَلْ يَرْتَجِي مَطَرٌ بَغِيرَ سَحَابٍ؟

۲- هَلْ يَنْهَضُ الْأَبَازِيُّ بَغِيرَ جُنَاحٍ؟

۳- هَلْ عَلِيٌّ شَاعِرٌ؟

۴- هَلْ كَتَبَ زَيْدٌ؟

در این مثالها مسؤلُ عنه (نسبت و اسناد) است و در پاسخ آن تنها «نَعَمْ» یا «لَا» می‌آید.

۷۹. باید دانست که در مثال دوم (أَمْشِرُ أَنْتَ أمْ بَائِعٌ؟) مورد سؤال، تصور است. در جملاتی که اسلوبی این چنین (أ أم؟) دارند، مورد سؤال می‌تواند هر یک از اجزای کلام، حتی فعل، باشد.

أَسْتَكْبِرْتَ أمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (أ + اسْتَكْبِرْتَ = اسْتَكْبِرْتَ) در این مثال مورد سؤال تنها فعل است و ارتباط بین فعل و فاعل

مورد سؤال نبوده است. ناگفته پیدا است که فعل یکی از انواع کلمه و کلمه مفرد است.

باید دانست

۱- «هَلُّ» بر دو گونه است:

الف) بسیطه: در این مورد، از بود یا نبودِ شیء (وجود و عدم آن) سؤال می‌شود؛ مثل: «هَلُّ العنقاء موجود؟» در این مثال از وجود داشتن یا نداشتن سیمرغ سؤال می‌شود و نه چیز دیگر.

ب) مرکبه: در این مورد از عوارض و حالاتی که به شیء تعلق دارد، سؤال می‌شود؛ مثل: «هَلُّ یفهم صدیق؟» که در آن مورد سؤال «فهمِ دوست» است و نه وجود داشتن یا نداشتن او. در حالی که فهم، عارض بر وجود است.

۲- یکی از ویژگیهای «هَلُّ» این است که پس از آن «أَمْ متصله» - که حرف عطفی است که میان دو شیء مرتبط به هم آورده می‌شود - نمی‌آید. بنابراین، «هَلُّ سَعْدٌ قَامَ أَمْ سَعِيدٌ؟» کلامی بی‌هوده است؛ زیرا وجود «هَلُّ مرکبه» با «أَمْ متصله» تناسب و سازگاری ندارد؛ چرا که «هَلُّ» از نسبت مجهول سؤال می‌کند و «أَمْ» از تصور خبر می‌دهد و اجتماع نقیضین عقلاً محال است.

۳- به کار بردن «هَلُّ» در جملاتی که تقدیم معمول فعل، بیانگر ثبوت نسبت کلامیه است، شایسته نیست؛ مانند: «هَلُّ خَلِيلاً أَكْرَمَتْ؟» چرا که تقدیم مفعول به در این مثال، بیانگر این امر است که اکرام، محقق بوده و وقتی که نسبت، معلوم باشد، سؤال موردی پیدا نمی‌کند.

جلسه هشتم

انشاء طلبی (استفهام) (۲)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسامی استفهام؛
- ✓ معنای مجازی استفهام؛
- ✓ ترتیب طبیعی پرسش.

درآمد

در این جلسه با بخش دیگری از مباحث مربوط به استفهام، که اسامی استفهام است، آشنا می‌شویم. پس از بررسی کاربردهای مختلف اسامی استفهام و مفاهیم اصلی و تبعی، محوری‌ترین نکته استفهام را که چینش منطقی پرسش است، تبیین می‌کنیم که در اصطلاح به آن پرسش طبیعی می‌گویند.

ب) اسامی استفهام

برای پرسش، الفاظ دیگری جز «همزه» و «هَلْ» وجود دارند که همگی اسم هستند. تمامی این اسامی برای سؤال از تصور به کار می‌روند که پاسخ آنها به طور حتم باید پاسخی معین و مشخص باشد. اما مفاهیم جزئی هر یک از این ادوات استفهام با دیگری متفاوت است که در ادامه به شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

مَنْ

مورد سؤال در «مَنْ استفهامیه» صاحبان عقل است؛ مانند:

– مَنْ هَذَا؟ هذا علیٌّ.

– این کیست این، این کیست این
در حلقه ناگاه آمده (مولوی)

مَا

برای بیان دو منظور به کار می‌رود:

الف) برای فهم معنای لغوی کلمات، که از آن به «شرحُ الاسم» تعبیر می‌کنند؛ مانند:
- ما عسجدُ؟ هو ذهبُ.

ب) برای طلبِ ماهیت اشیا و شناختِ حقیقی آنها؛ مانند:
- ما الإنسانُ؟ الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ.

- دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن (حافظ)
نکته: «مَنْ» و «مَا» گاهی با «ذَا» ترکیب می‌شوند که در این صورت برای استفهام نیز به کار می‌روند.
- مَنْ ذَا قام؟

- ماذا يَنْفِقُونَ^{۸۰}

مَتَى

مسئولِ عنه (مورد سؤال) در «مَتَى»، زمان، اعم از گذشته و آینده است؛ مانند:

- وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۸۱}

- کی ستاره حاجت آستی ای ذلیل؟! که بدی بر نور خورشید او دلیل (مولوی)

أَيَّانَ

مسئولِ عنه (مورد سؤال) در این مورد، تنها زمان آینده است. آیان بیشتر در مفاهیم «هول و هراس» کاربرد دارد؛ مانند:

- يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي^{۸۲}

- گر ندیدی سود او در قهر او کی شدی آن لطف مطلق قهرجو (مولوی)

كَيْفَ

برای پرسش از چگونگی و حالات شیء به کار می‌رود؛ مانند:

- كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ أَصْبَحْتُ مُوقِنًا.

- چه کردی که درنده، رام تو شد نگیں سعادت به کام تو شد (فردوسی)

أَيْنَ

برای پرسش از مکان شیء به کار می‌رود؛ مانند:

- فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ^{۸۳}

۸۰. بقره / ۲۱۵.

۸۱. انبیا / ۳۸.

۸۲. اعراف / ۱۸۷.

۸۳. تکویر / ۲۶.

– ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق کُش عیار کجاست؟ (حافظ)

أَنْى

در مفاهیم «كَيْفَ»، «مِنْ أَيْنَ» و «مَتَى» به کار می‌رود؛ به دیگر سخن، مورد سؤال در «أَنْى» می‌تواند حالت، چگونگی، مکان یا زمان شیء باشد؛ مانند:
الف) «أَنْى» در معنای «كَيْفَ»: قَالَ أَنْى يَحْيَى هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؛^{۸۴} گفت: خداوند چگونه این را پس از مرگش زنده می‌کند؟

ب) «أَنْى» در معنای «مِنْ أَيْنَ»: أَنْى لَكَ هَذَا؛^{۸۵} این [طعام] از کجا برای تو آمده است؟
ج) «أَنْى» در معنای «مَتَى»: أَنْى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ؛^{۸۶} چه وقت ایشان را تذکر خواهد بود، در حالی که رسولی آشکار بر ایشان آمد.

كَمْ

برای تعیین عدد به کار می‌رود؛ مانند:
– كَمْ لَيْتُنْمُ قَالُوا لَيْتُنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ^{۸۷}
– چند شبها خواب را بودی اسیر؟ یک شبی بیدار شو، دولت بگیر (مولوی)

أَيُّ

مورد سؤال أَى همیشه تعیین یکی از دو شریک در امری خاص است؛ مانند:
– أَيْ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا^{۸۸}
گفتنی است که در میان ادوات استفهام، «أَىُّ» جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا می‌تواند جانشین هر یک از ادوات استفهام شود. این معانی گوناگون با در نظر گرفتن مضاف‌الیه «أَىُّ» آشکار می‌شود؛ برای مثال:
الف) هرگاه مضاف‌الیه در بردارنده مفهوم زمان باشد، «أَىُّ» برای سؤال از زمان خواهد بود؛ مانند:
«أَىُّ يَوْمٍ تُسَافِرُ؟»
ب) هرگاه مضاف‌الیه در بردارنده مفهوم مکان باشد، «أَىُّ» برای سؤال از مکان خواهد بود؛ مانند:
«أَىُّ مَكَانٍ تُصَلِّي؟»
ج) هرگاه مضاف‌الیه شخص باشد، «أَىُّ» به معنای «مَنْ استفهامیه» خواهد بود؛ مانند: «أَىُّ شَخْصٍ جَاءَ؟»
د) هرگاه مضاف‌الیه شیء باشد، «أَىُّ» به معنای «مَآی استفهامیه» خواهد بود؛ مانند: «أَىُّ شَيْءٍ تَرِيدُ؟»

۸۴. بقره / ۲۵۹.

۸۵. آل عمران / ۳۷.

۸۶. دخان / ۱۳.

۸۷. کهف / ۱۹.

۸۸. مریم / ۷۳.

معانی مجازی استفهام

هرگاه الفاظ استفهام برای طلبِ فهم بیاید، در معنای حقیقی به کار می‌رود، اما اگر به وسیلهٔ قراین و اسلوب کلام، معانی دیگری نیز به مخاطب القا شود، در این صورت الفاظ استفهام در معنای مجازی آن به کار می‌رود.

مفاهیم مجازی، محدود به عدد خاصی نیستند بلکه به درک صحیح و ذوق سلیم بستگی دارند که از آن جمله می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف) اقرار

اعتراف و اقرار گرفتن بر امری خاص؛ مانند:

- أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ^{۸۹}

- هستی، آن دارد که هستی بخش هر هستی است او کس تواند با وجودش لافی از هستی زند؟

ب) توییخ

سرزنش و ملامت کردن، که پس از همزه استفهام می‌آید و به واسطهٔ آن، فاعل ملامت می‌شود؛ مانند:

- أَغَيَّرَ اللَّهُ تَدْعُونَ^{۹۰}

- ای یار جفاکرده پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده؟ (سعدی)

ج) انکار ابطالی

مسئول‌عنه پس از همزه واقع می‌شود و مدعی آن دروغگو است؛ مانند:

- أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَأَتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا^{۹۱}

این استفهام هرگاه با کلام منفی همراه شود، معنای جمله مثبت می‌شود.

- أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ^{۹۲}؛

- تو روزی رسیدی به فریاد کس؟ که می‌خواهی امروز فریادرس (سعدی)

د) تهکم

مسخره کردن؛ مانند:

۸۹. مائده/ ۱۱۶.

۹۰. انعام/ ۴۰.

۹۱. اسراء/ ۴۰؛ ترجمهٔ آیه شریفه: «آیا پنداشته‌اید که پروردگارتان شما را بر داشتن پسر مفتخر کرده و خود، دخترانی از ملائکه را برگزیده است.»

۹۲. بلد/ ۸.

- أَصْلَانُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ^{۹۳}
- قال أبو الطيب يهجو كافورا:
مِنْ أَيْةِ الطَّرْقِ يَأْتِي مِثْلَكَ الْكَرَمُ؟
- لا ابالی چه کند دفتر دانائی را؟

أَيْنَ الْمُحَاجِمِ يَا كَافُورُ وَالْجَلَمُ؟ ^{۹۴} (متنبی)
طاقت وعظ نباشد سر سودائی را (سعدی)

ه) استبطاء

- امهال، تانی و درنگ؛ مانند:
- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ^{۹۵}
- اگر درد من به درمان رسد چه می‌شه؟ شب هجر اگر به پایان رسد چه می‌شه؟

و) وعید

- تهدید و ترساندن؛ مانند:
- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ^{۹۶}
- بدو گفت رستم که نام تو چیست؟ تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟ (فردوسی)

ز) انس

- الفت؛ مانند:
- وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ^{۹۷}
- تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا!
حیف است ز خوبی که بود عاشق زشتی (حافظ)

ترتیب طبیعی پرسش

شایسته است که مراتب پرسش، ترتیبی منطقی داشته باشد:
الف) آوردن «مای شارحه» که برای سؤال از معنای لغوی به کار می‌رود؛
ب) آوردن «هل بسیطه» که از بود یا نبود و وجود یا عدم شیء سؤال می‌کند؛

۹۳. هود/ ۸۷.

۹۴. ابوطیب در هجو شخصی به نام کافور می‌گوید: «ای کافور، کرم و بزرگواری از چه راهی به سوی کسی مانند تو می‌آید؟ کاسه‌های حجامت و نیشترهای رگ‌زنی کجاست؟».

۹۵. حدید/ ۱۶.

۹۶. فیل/ ۱.

۹۷. طه/ ۱۷.

ج) آوردن «مای حقیقیه» که از ذاتیات و ماهیات شیء سؤال می‌کند؛
د) آوردن «هل مرکبه» که از عوارض و حالات شیء سؤال می‌کند.
- برای مثال:

- الف) شرح الاسم (مای شارحه): ما الإنسان؟ ← هُوَ أُنْسٌ أَوْ نَسِيَانٌ؛
ب) هل بسیطه: هل الإنسان موجود؟ ← نَعَمْ؛
ج) مای حقیقیه: ما الإنسان؟ ← حیوانٌ ناطقٌ؛
د) هل مرکبه: هل الإنسان متعجبٌ؟ ← نَعَمْ.

باید دانست

- ۱- تا زمانی که کسی از معنای لغوی چیزی آگاه نباشد، سؤال از وجود یا عدم آن بی‌مورد است.
- ۲- تا زمانی که کسی از وجود یا عدم شیئی آگاه نباشد، پرسش از حقیقت آن معقول نیست.
- ۳- تا زمانی که کسی از حقیقت چیزی آگاه نباشد، نمی‌تواند از عوارض و حالات آن سؤال کند.

جلسهٔ نهم

انشاء طلبی (تمنی)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ تمنی و الفاظ اصلی و فرعی آن؛
- ✓ ترجی و الفاظ آن؛
- ✓ تشخیص تمنی از ترجی.

درآمد

در این جلسه، مباحث مربوط به تمنی را، که یکی دیگر از انواع انشاء طلبی است، بررسی خواهیم کرد. نخست با الفاظ تمنی و معانی اصلی و تبعی آن آشنا می‌شویم و در ادامه، برخی دیگر از نکته‌های بلاغی را با مثالهایی کاربردی بیان می‌کنیم. در پایان هم با اجزای تمنی شامل متمنی (آرزوکننده)، متمنی^۱ (مورد آرزو) و لفظ تمنی آشنا خواهیم شد.

تمنی

تمنی به معنای آرزو کردن است. رسیدن به مورد آرزو (متمنی) گاه محال و گاه دشوار است. محال بودن یا دشواری دست‌یابی به مورد آرزو، یا از ناحیه عقل است؛ مانند اینکه فردی آرزو کند، خدا باشد، و یا به جهت فراهم نبودن اسباب و علل تحقق آن است؛ مانند کسی که می‌خواهد قهرمان دو شود، اما پا ندارد.

تعریف تمنی

تمنی عبارت از خواستن مطلوبی است که به دست آوردن آن دشوار یا محال است؛ مانند:

- یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً^{۹۸}

- کاش از پی صد هزار سال از دل خاک چون سبزه امید بر دمیدن بودی (خیام)

اجزای تمنی شامل متمنی (آرزوکننده)، متمنی^۱ (مورد آرزو) و لفظ تمنی (لیت) است.

الفاظ تمنی

در زبان عربی، لفظ اصلی تمنی «لَیت» است که در کنار آن، الفاظ فرعی «هَلُّ»، «لَوُ» و «لَعَلُّ» نیز کاربرد دارد. در زبان فارسی نیز الفاظی مانند کاشکی، ای کاش، بوکه، بود، باشد، اندی که و ... از الفاظ تمنی به شمار می‌روند.

باید دانست که الفاظ فرعی تمنی، تنها هنگامی در معنای تمنی به کار می‌روند که دارای نکته‌هایی بلاغی باشند.

مورد اصلی کاربرد «هَلُّ» در استفهام^{۹۹} و «لَعَلُّ» در ترجی^{۱۰۰} است، اما هرگاه متکلم بخواهد مورد آرزو را در هیئت و صورتی دست‌یافتنی بیان کند، از «هَلُّ» و «لَعَلُّ» استفاده می‌کند. در مواردی که «هَلُّ» و «لَعَلُّ» در تمنی به کار می‌رود، متکلم، عنایتی خاص و شوقی فراوان به متمنی^{۱۰۱} دارد: فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا

برای مثال، در جمله «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» با وجود آنکه امام حسین (علیه السلام) امیدی به نصرت و یاری کافران نداشتند، اما توجهی فراوان به یاری‌کننده داشته‌اند.

همچنین در بیت: «أَسِرَبَ الْقَطَا هَلْ مِنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ لَعَلِّي إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتُ أُطِيرُ؟»^{۱۰۲}

عاشقی که در آرزوی دیدار محبوب است و آن را به خاطر دوری راه محال می‌پندارد، مورد آرزو را با «لَعَلُّ» آورده است تا به آن صورت امکان دهد و همچنین عنایت و اشتیاق فراوان متکلم را به مورد آرزو (دیدار محبوب) بیان می‌کند.

نکته بلاغی در کاربرد «لَوُ»، اشاره به عزت و نادر بودن مورد آرزو است.

- «وَلِيَّ الشَّبَابِ حَمِيدَةً أَيَّامَهُ لَوْ كَانَ ذَلِكَ يَشْتَرِي أَوْ يَرْجِعُ»^{۱۰۳}

- آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند (حافظ)

باید دانست که در تمامی این موارد، امر محبوب (مورد آرزو) که امید دست‌یابی به آن وجود ندارد، یا ذاتاً محال است و یا دست‌یابی به آن دشوار می‌نماید.

ترجی

هرگاه امید دست‌یابی به امری محبوب وجود داشته باشد، آن را ترجی نامند.

۹۹. طلب فهم.

۱۰۰. امیدواری.

۱۰۱. أعراف/ ۵۳؛ چون نبودن شفیع، حتمی است، کاربرد حقیقی ممتنع است. از این رو، متناسب با موقعیت، از استفهام معنی تمنی برداشت شده است. از سوی دیگر، بیانگر اشتیاق فراوان متکلم به مورد آرزو (شفاعت‌کننده) است.

۱۰۲. ای گروه پزندگان «قطا» آیا کسی از شما بالش را به من امانت می‌دهد تا به وسیله آن به سوی آن کسی که عاشقش هستم پرواز کنم؟

۱۰۳. جوانی که روزگاری ستوده بود، بر ما پشت کرد. ای کاش می‌شد آن را خرید و یا خود بازگشتی داشت.

الفاظِ ترجی

الفاظ اصلی در ترجی «لعل» و «عسی» است؛ مانند:

- عَسَى أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^{۱۰۴}

- لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا^{۱۰۵}

- غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد (حافظ)

لفظ فرعی در ترجی «لیت» است، به شرط آنکه نکته‌ای بلاغی با آن همراه باشد.

نکته بلاغی هنگام کاربرد «لیت» در معنای «ترجی»، آشکار کردن امر پسندیده به صورت محال است؛

مانند:

- «فَيَا لَيْتَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَّتِي مِنْ الْبُعْدِ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ الْمَصَائِبِ»^{۱۰۶}

- کاش آنان که عیب من گویند رویت ای دلستان! بدیدندی

تا به جای ترنج در نظرت بی‌خبر، دستها بریدندی (سعدی)

این امر بدان دلیل است که «لیت» در اصل وضع، برای امور دشوار و محال به کار می‌رود. بنابراین، هنگامی

که «لیت» را در جایگاه «ترجی» به کار می‌بریم، محال بودن امر پسندیده و مورد آرزو را به ذهن مخاطب القا

می‌کنیم.

۱۰۴. اسراء/ ۷۹.

۱۰۵. طلاق/ ۱.

۱۰۶. «ای کاش این فاصله دوری که میان من و دوستانم وجود دارد، میان من و مصائب وجود می‌داشت.» یا «ای کاش این بُعد اندک (نزدیکی) که میان من و مصائب است، میان من و دوستانم بود.»

جلسهٔ دهم

انشاء طلبی (ندا)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ندا و الفاظ آن؛
- ✓ مقتضای ظاهر (یا خلاف آن) در الفاظ ندا؛
- ✓ معنای حقیقی و مجازی ندا.

درآمد

با مبحث منادا در دروس نحو آشنا شده‌اید، اما آنچه که در اینجا مهم می‌نماید، نکته‌های بلاغی است که از کاربردهای انواع منادا به دست می‌آید. در این جلسه، مفاهیم بلاغی منادا را با مثالهایی کاربردی بیان می‌کنیم.

ندا

هرگاه بخواهیم جملات فعلیه خبری را، که با کلماتی مانند «أَدْعُو، أَطْلُب، أُنَادِي و ...» آغاز می‌شوند، از خبر به انشاء تبدیل کنیم، آنها را در قالب «ندا» بیان می‌کنیم؛ مانند: «أَدْعُو مُحَمَّدًا» که در حالت ندا به «یا مُحَمَّد!» تبدیل می‌شود. این تبدیل علاوه بر ایجاز و اختصاری که در کلام ایجاد می‌کند، نکته‌های بلاغی؛ همچون «أُنَس، عِظْمَت و ...» را در آیه شریف یا عِبَادِي^{۱۰۷} و وصفی از اوصاف مخاطب را در آیه شریف یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا^{۱۰۸} بیان می‌کند. بنابراین، درخواست اقبال^{۱۰۹} توسط حروف ندا را، که در بردارنده معنای أَدْعُو، أَطْلُب، أُنَادِي و ... است، «ندا» می‌نامند.

۱۰۷. زمر/ ۵۳.

۱۰۸. نساء/ ۱۳۶.

۱۰۹. توجه و رویکرد مخاطب

الفاظ ندا

الفاظ ندا در زبان عربی «همزه»، «أی»، «یاء»، «آ»، «آی»، «أیا»، «هیا» و «وا» و در زبان فارسی: «ایا»، «یا» و «الف در پایان برخی اسمها» است.^{۱۱۰}

الفاظ ندا به دو دستهٔ الفاظ منادای قریب و الفاظ منادای بعید تقسیم می‌شود:

الف) الفاظ منادای قریب

در بیشتر موارد برای این نوع ندا از «همزه» یا «أی» استفاده می‌کنند؛ مانند:

- أی رب اغفر لی.

- أَسْعِدُوا هَلْ تَنْصُرُنِي؟

- ای آن که هم آغاز و هم انجام تویی هم ساغر و هم باده و هم جام تویی (فخار شیرازی)

ب) الفاظ منادای بعید

در بیشتر موارد برای این نوع ندا از «آ»، «أی»، «یا»، «أیا»، «هیا» و «وا» استفاده می‌شود؛ مانند:

- أیا ربَّ قَدْ أَحْسَنْتَ عَوْدًا وَبَدَأَةً إِلَىٰ فَلَمْ يَنْهَضْ بِإِحْسَانِكَ الشُّكْرُ (متنبی)

- یا ربَّ إِنَّ عَظَمْتَ ذُنُوبِي كَثْرَةً فَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ عَفْوَكَ أَعْظَمُ (أَبُونَوَاس)

باید دانست که حرف ندای «یا» در انواع منادا، اعم از اصلی، مندوب و مستغاث، کاربرد دارد.^{۱۱۱}

الفاظ ندا همان‌گونه که در مثالهای بالا تبیین شد، گاهی با مقتضای ظاهر هماهنگی دارند و گاهی هم بر خلاف مقتضای ظاهر به کار می‌روند؛^{۱۱۲} برای مثال به خاطر عظمت و بزرگداشت عالم، در حالی که نزدیک است، او را با حرف ندای بعید، خطاب می‌کنند: «یا عالم!»

معنای حقیقی و مجازی ندا

معنای حقیقی

معنای حقیقی ندا همان اقبال مخاطب است که در تعریف به آن اشاره شد؛ مانند:

- أَيْهَا الْقَوْمُ الَّذِي فِي الْمَدْرَسَةِ كُلُّ مَا حَصَلْتُمُوهُ وَسَوْسَةٌ

- ذِكْرُكُمْ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ الْحَبِيبِ لَا لَكُمْ فِي نَشْأَةِ الْأُخْرَى نَصِيبٌ (شیخ بهایی)

۱۱۰. حرف «الف» ندا در پایان برخی اسمهای فارسی که مفهوم ندا را می‌رساند، می‌آید:

شها! شهریار! جهان داور! فلک پایگه مشتری بیکرا (فردوسی)

۱۱۱. به جهت نحوی بودن این موارد، از تعریف و بیان احکام آن خودداری می‌کنیم.

۱۱۲. هرگاه منادای قریب و بعید به جای هم به کار روند، (در بحث ندا) آن را خلاف مقتضای ظاهر می‌نامند. این جانشینی را در اصطلاح، «نازل منزل شیء» نامند.

معانی مجازی

مفاهیم مجازی ندا به موقعیت منادا بستگی دارد. از این رو، نمی‌توان مفاهیم مجازی آن را به طور کامل بیان کرد. در اینجا تنها برخی از آنها را بیان می‌کنیم:^{۱۱۳}

الف) زجر

منع کردن، راندن؛ مانند:

- یا غافل! متی تَنْبَهْ؟

- ای هنرها گرفته بر کف دست عیبها بر گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور! روز درماندگی به سیم دغل (سعدی)

ب) تحسّر و توجّع

اظهار درد و حسرت و آلم؛ مانند:

- یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^{۱۱۴}

- دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد (حافظ)

ج) اغتنام فرصت

- یا ندیمی! قُمْ فَقَدْ ضَاقَ الْمَجَالُ

- ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی قد صَرَفْتَ الْعُمْرَ فِي قَيْلٍ وَقَالَ (شیخ بهایی)

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟ (حافظ)

د) مدح و ستایش

- یا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ

یا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ

- ای کریمی که از خزانه غیب

گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمن این نظر داری (سعدی)

ه) ندبه

اگر شخصی، عزیزی را از دست دهد یا امری ناگوار برای او پیش آید، تَأَلَّم و تَأَثَّر خاطر را با ندبه بیان می‌کند؛ مانند:

- وَ اِصْبِيئَاةً!^{۱۱۵}

- ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد (حزین لاهیجی)

۱۱۳. از دیگر مفاهیم مجازی ندا می‌توان به: نهی، همدردی، اشتیاق، انصراف از کار، پند و اندرز، تفخیم و ... نیز اشاره کرد.

۱۱۴. ۳۰ / یس

۱۱۵. این جمله بر عظمت مصیبت دلالت دارد؛ به دیگر سخن، خود مصیبت بایستی در این مقام سوگوار باشد.

و) اختصاص^{۱۱۶}

در این مورد حرف ندا حذف می‌شود. الفاظ مختص ندای اختصاص، «أَيُّهَا» و «أَيَّتِهِنَّ» هستند. - «أَنَا أَفْعَلُ كَذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ». منظور از «أَيُّهَا الرَّجُلُ» همان متکلم است.

۱۱۶. کاربرد اختصاص بر دو گونه است: الف) اسم ظاهر پس از ضمیر می‌آید؛ ب) اسم ظاهر پس از «أَيُّ» و «أَيَّتِهِنَّ» می‌آید؛ مثلاً در آیه شریف رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد (هود/ ۷۳)، «أهل البيت» اسم ظاهر است و بعد از «عليكم» آمده است تا آن را تفسیر کند. ما به وسیله «أهل البيت» می‌فهمیم که مقصود از ضمیر «عليكم» چه کسانی هستند. شکل اختصاص، همانند شکل ندا است ولی ندا نیست؛ زیرا مقصود از آن، همان ضمیر متکلم است. از این رو، در اختصاص نمی‌توان حرف ندا را ظاهر ساخت.

جلسه یازدهم

حصّٰر (قصر)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حصر و اجزای آن؛
- ✓ روشهای حصر و جایگاه مقصورفیه در هر یک از آنها؛
- ✓ انواع حصر.

درآمد

در این جلسه به بررسی حصر و انواع آن (حقیقی و اضافی، موصوف بر صفت و بالعکس) خواهیم پرداخت و با کاربردهای متناوب حصر در اسلوبها و ساختارهای مشخص آشنا خواهیم شد.

حصر (قصر)

هرگاه بخواهیم حکمی را در چیزی منحصر کنیم، از حصر (قصر) بهره می‌گیریم؛ به بیان دیگر انحصار یک حکم در یک فرد یا شیء خاص را قصر یا حصر می‌نامند.

حصر (قصر) سه جزء ثابت دارد:

الف) مقصور (محصور)؛

ب) الفاظ قصر (حصر)؛

ج) مقصور علیه (محصورفیه).

– إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسَجَهُ مِنْ عَنَكَبَاتٍ

ادات حصر محصور محصورفیه

– دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد

محصور

جز غم که هزار آفرین بر غم باد (مولوی)

ادات حصر محصورفیه

تعریف حصر (قصر)

حصر (قصر) در لغت به معنای حبس و کوتاه کردن و در اصطلاح عالمان ادب به معنای اختصاص «مقصور» بر

«مقصور علیه» به روشی خاص است؛ مانند:
- وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ^{۱۱۷}
در این آیه شریف «تأویلَهُ» مقصور، «إِلَّا» لفظ استثنا و «اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ» مقصور علیه است. در این آیه با استفاده از اسلوب حصر، تأویل قرآن تنها در خدا و راسخان در علم منحصر شده است.
- خلق اطفال اند، جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا (مولوی)
در بیت فارسی «کامل نبودن خلق» مقصور، «جز» لفظ قصر و «مست خدا» مقصور علیه است؛ یعنی، کمال و کامل بودن در اوصاف تنها مختص اولیای الهی است.

روشهای حصر

روشهای حصر بر چهار گونه است:^{۱۱۸}
الف) نفی و استثنا؛ مانند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
ب) حصر به «إنما»؛ مانند: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^{۱۱۹}
ج) حصر به عطف؛ این گونه از حصر تنها با حروف «لا»، «بل» و «لکن» امکان پذیر است.
به این مثالها در مورد «حصر به عطف» توجه کنید:
۱- يَنْتَصِرُ الْحَقُّ لَا الْبَاطِلُ.
۲- مَا الْأَرْضُ ثَابِتَةٌ بَلْ مُتَحَرِّكَةٌ.
۳- مَا الْأَرْضُ ثَابِتَةٌ لَكِنْ مُتَحَرِّكَةٌ.
د) تقدیم معمولی که باید مؤخر باشد؛ مانند: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^{۱۲۰}

جایگاه مقصور فیه در روش حصر

- مقصور فیه (مقصور علیه) در «نفی و استثنا»، جزئی است که پس از لفظ «إِلَّا» واقع می شود؛ مانند: «اللَّهُ» در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۱۱۷. آل عمران / ۷.

۱۱۸. روشهای حصر بی شمار است، که از آن میان علاوه بر چهار روش فوق، می توان به ضمیر فصل، «الف و لام» جنس، حرف «إن»، تکرار اسناد، ضمیر شأن، لفظ «وحده» یا «لیس» و ... نیز اشاره کرد.

۱۱۹. فاطر / ۲۸.

۱۲۰. فاتحه / ۵.

- «إنّما» جزء اخیر را در جمله حصر می‌کند و آن را در مقام «محصورُفیه» قرار می‌دهد؛^{۱۲۱} مانند: «العلماء» در آیه **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** .
- مقصورُفیه با «لای عاطفه»، واژه‌ای است که پیش از «لای عاطفه» قرار می‌گیرد و با مابعد آن تقابل دارد. در عبارت «يُنْتَصِرُ الْحَقُّ لَ الْبَاطِلِ» مقصورُفیه، واژه «الحق» است که با کلمه «الباطل» تقابل دارد.
- در حالت کاربرد «بَلُّ» و «لَكِنْ»، مقصورُفیه پس از ادات حصر می‌آید؛ برای مثال در دو نمونه (۲) و (۳)، واژه «مُتَحَرِّكَةٌ» مقصورُفیه است.
- در آیه شریف **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** واژه «إِيَّاكَ»، مفعول مقدم و مقصورُفیه است.

انواع حصر

الف) حصر حقیقی و اضافی

حصر بر دو گونه است: حقیقی و اضافی.

۱- حصر حقیقی

- در حصر حقیقی، «محصور» در «محصورُفیه» منحصر می‌شود و حکم آن به دیگری سرایت نمی‌کند؛ مانند:
- **وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ**^{۱۲۲}
- که یکی هست و هیچ نیست جز او **وَحَدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** (هاتف اصفهانی)
- در این آیه شریف و بیت فارسی، الوهیت تنها به خداوند اختصاص دارد و این معنا توانایی سرایت به امری دیگر را ندارد.^{۱۲۳}

۲- حصر اضافی

این حصر بر سه گونه است و به پیش فرضها و حالت‌های مخاطب بستگی دارد. انواع حصرهای اضافی به این شرح است:

۱۲۱. در حصر «إنّما»، حصر صفت بر موصوف از حصر موصوف بر صفت بلیغ‌تر است؛ برای نمونه: «إِنَّمَا الشُّجَاعُ عَلِيٌّ» از «إنّما علیُّ الشُّجَاعُ» بلیغ‌تر است. این امر دو دلیل دارد: الف) به ما می‌فهماند که علی تنها فرد شجاع است، بر خلاف جمله دوم که ممکن است فرد دیگری نیز شجاع فرض شود؛ ب) صفات مثبت دیگر را از علی نفی نمی‌کند، بر خلاف جمله دوم که تنها صفت شجاعت را برای علی اثبات می‌کند و صفات خوب دیگر را برای وی اثبات نمی‌کند.

۱۲۲. آل عمران/ ۶۲.

۱۲۳. حصر حقیقی بیشتر در حصر صفت بر موصوف متجلی می‌شود و تقریباً در حصر موصوف بر صفت دیده نشده است.

الف) قلب

هرگاه مخاطب، پنداری نادرست داشته باشد، گمان او را با حصر تصحیح می‌کنند؛ مانند: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**^{۱۲۴}. مشرکان می‌پنداشتند که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداوند نیست. خداوند متعال در این آیه شریف، وظیفه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را در رسالت الهی منحصر کرده است، البته این امر بدان معنا نیست که ایشان اوصاف دیگری ندارند، بلکه این حصر تنها برای تصحیح گمان مشرکان صورت گرفته است.

ب) افراد

هرگاه مخاطب گمان کند که چند نفر فعل واحدی را با هم انجام داده‌اند، متکلم این پندار را با حصر تصحیح می‌کند. این نوع از حصر، گمان اشتراک در حکم را به چیزی معین تبدیل می‌کند؛ مانند: «**مَا سَعَى فِي حَاجَتِكَ إِلَّا أَنَا**». در این مثال، مخاطب گمان می‌کرده است که نیازش را دو نفر برآورده‌اند، اما متکلم با حصر، برآورده کردن حاجت او را تنها در خودش منحصر کرده است.

ج) تعیین

این نوع از حصر زمانی صورت می‌گیرد که مخاطب در تعیین مقصود علیه حیران و در انتخاب میان چند نفر در تردید باشد. برای از بین بردن این تردید از حصر استفاده می‌شود؛ مانند: «**مَا سَعَى فِي حَاجَتِكَ إِلَّا أَنَا**»، در این مثال، شنونده نمی‌داند که کدام یک از افراد، نیاز او را برآورده کرده است. از این رو، فرد مورد نظر با حصر معین می‌شود.

ب) حصر موصوف بر صفت و حصر صفت بر موصوف

انواع حصر (حقیقی و اضافی) تقسیم دیگری نیز دارند که آن را حصر موصوف بر صفت و صفت بر موصوف می‌نامند.^{۱۲۵}

۱۲۴. آل عمران / ۱۴۴.

۱۲۵. با در نظر گرفتن کاربردهای مختلف صفت در علوم، آن را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم کرد:

الف) صفت در علم صرف: در این علم به اشتقاق کلمات از فعل مضارع توجه می‌شود؛ یعنی، در علم صرف چگونگی اشتقاق صفتها از فعل مضارع بررسی می‌شود. از این منظر انواع صفت به این شرح است: اسم فاعل، اسم مفعول، زمان، مکان، مبالغه، مشبیه، آلت، تفضیل؛ برای نمونه: «**نَاصِرٌ**» از «**يُنَصِّرُ**» ساخته می‌شود.

ب) صفت در علم نحو: در این علم تنها به جنبه اسنادی مشتق توجه می‌شود تا مشخص شود که آیا صفت می‌تواند همچون فعل، فاعل یا مفعول به بپذیرد یا خیر. این صفت شامل: اسم فاعل، مفعول، صفت مشبیه، اسم تفضیل و برخی از صیغه‌های مبالغه است؛ مانند: **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ**؛ زمر / ۶۲. در این آیه اسم فاعل، عمل فعل «**يَخْلُقُ**» را انجام داده است، «هو» فاعل آن و «**كُلِّ شَيْءٍ**» محلاً منصوب و مفعول به آن است.

ج) صفت در علم بلاغت: در این علم معنایی که قائم به غیر باشد، (به ذاتی دیگر وابسته باشد) بررسی می‌شود. از این رو، صفت بلاغی همه مشتقات (صرفی و نحوی)، فعل، خبر و وجه شبه را شامل می‌شود؛ برای نمونه در جمله «**خَدَهُ كَالْوَرْدِ فِي الْحُمْرَةِ**»، «**فِي الْحُمْرَةِ**» مفهومی است که قائم به مشبه و مشبه به است. یا در جمله «**لَا يَفُوزُ إِلَّا الْمَجِدُّ**»، فعل مفهومی دارد که وجود آن قائم به فاعل است. این معانی را که به مشبه و مشبه به و فاعل وابسته هستند، وصف بلاغی گویند.

۱- حصر موصوف بر صفت

مانند: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ تَعِبٌ» که در آن «الحياة» موصوف و «تعِب» صفت است. در اینجا «حياة» در «تعِب» حصر شده است.

۲- حصر صفت بر موصوف

مانند: «لَا يَفُوزُ إِلَّا الْمُجِدُّ» که در آن «لا يفوز» وصف و «المُجِدُّ» موصوف است. در اینجا «رستگاری» تنها در «انسانِ کوشا» حصر شده است.

جلسه دوازدهم

فصل

اهداف درس

✓ آشنایی با فصل و جایگاههای پنج‌گانه آن.

درآمد

برخی دانشمندان، بلاغت را دانستن و به‌کارگیری صحیح «فصل و وصل» در کلام دانسته‌اند. ایشان عطف دو جمله به یکدیگر با حرف «واو» را وصل و ترک عطف را فصل نامیده‌اند.

فصل

فصل در لغت به معنای «جدا شدن» و در اصطلاح به معنای بیان مفهومی از مفاهیم جمله اول، با جمله دوم است؛ به این معنا که جمله دوم توضیح، تثبیت و تأکید جمله اول یا نشان‌دهنده برخی از مراتب آن باشد. تحقق فصل با ترک حرف عطف صورت می‌گیرد؛ مانند: **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**^{۱۳۶}. در این آیه شریف جمله «ادْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» از جمله «لَا تَسْتَوِي» جدا شده است که در اصطلاح آن را «فصل» می‌نامند.^{۱۳۷}

جایگاههای فصل

جایگاههای پنج‌گانه فصل به قرار زیر است:

الف) کمال اتصال؛

ب) کمال انقطاع؛

ج) شبه کمال اتصال؛

۱۳۶. فصلت / ۳۴.

۱۳۷. اگر آیه شریف ... ادفع بالتي ... با حرف عطف به کار می‌رفت (و ادفع) بلیغ نبود؛ زیرا عطف جمله انشائی به خبریه تناسب ندارد.

د) شبه کمال انقطاع؛
ه) توسط میان کمال اتصال و کمال انقطاع.
در ادامه به تفصیل به بررسی هر یک از جایگاههای پنج گانه مذکور می پردازیم:

الف) کمال اتصال

هرگاه در دو جمله پیاپی، جمله دوم، عطف بیان، بدل از جمله اول یا تأکید آن باشد، میان جمله دوم و جمله اول کمال اتصال برقرار می شود.

۱- عطف بیان

عطف بیان کلمه یا جمله ای است که برای توضیح کلمه یا جمله پیش از خود می آید؛ مانند:
- فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ^{۱۲۸}
در این آیه شریف عبارت «یا آدم ...» به بعد، عطف بیان جمله «فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» است. از آنجا که در پاره ای از موارد، نفس سؤال شوقی در مخاطب به وجود می آورد؛ از این رو، در این آیه شریف عبارت سؤالی هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ توضیح و بیان چگونگی وسوسه شیطان است.
- دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند؟
پنهان خورید باده که تعزیر می کنند (حافظ)
در این بیت پنهان خوردن باده، تقریر بیان عود و چنگ در مصراع اول است.

۲- بدل

بدل سخنی است که مقصود اصلی گوینده است و جملات پیش از آن مقدمه آن به شمار می رود؛^{۱۲۹} مانند:
- يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^{۱۳۰}
در این آیه شریف تفصیل آیات جزئی از تدبیر امور است که آن را بدل جزء از کل می نامند.
- وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ^{۱۳۱}
در این آیه شریف نیز «أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ» عین «أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ» است و در اصطلاح آن را بدل کل از کل می نامند.
- کادمی کو بود بی مثل و ندید
دیده ابلیس جز طینی ندید (مثنوی)
آدمی دارای اوصافی الهی است که در پدیده های طبیعی ماندنی ندارد، ولی شیطان تنها جزئی از وجود آدمی را که همان جسد خاکی است، در نظر گرفت.

۱۲۸. طه / ۱۲۰.

۱۲۹. بدل تابعی است که خود متبوع، یا جزئی از آن و یا برخی از متعلقات متبوع است.

۱۳۰. رعد / ۲.

۱۳۱. شعراء / ۱۳۳ - ۱۳۲.

تأکید جمله‌ای است که برای تثبیت جمله پیشین می‌آید؛^{۱۳۲} مانند:

- فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا^{۱۳۳}

در این آیه شریف «أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا» همان معنای «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ» را تأکید می‌کند.

- مسلمانان مسلمانان مسلمانی ز سر گیرید که کفر از شرم یار من مسلمان وار می‌آید (مولوی)

در این بیت تکرار لفظ مسلمانان تأکید است.

باید دانست: در «کمال اتصال» جمله دوم همچون جان جمله اول است.

ب) کمال انقطاع

هرگاه در دو جمله پیاپی، جمله دوم به سبب اختلاف لفظی و معنوی با جمله اول یا به سبب استقلال کامل از جمله اول از آن جدا شود، بین آن دو جمله کمال انقطاع برقرار می‌شود.

۱- اختلاف لفظی و معنوی

مثال: قال علی (کرم الله وجهه): «المؤمن نفسه منه في تعب والناس منه في راحة».

در این حدیث شریف جمله «کرم الله وجهه» با جمله «قال علی» اختلاف لفظی و معنوی دارد؛ زیرا

«کرم الله وجهه» جمله‌ای دعایی و «قال علی» جمله‌ای خبری است.

- نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی مرو به خشک که دریای با صفات منم (مولوی)

در این بیت مصراع اول خبری و مصراع دوم انشایی است و ساختار لفظی این دو با هم همخوانی ندارد.

۲- استقلال دو جمله

مثال: إِنَّمَا الْمَرْءُ بِأَصْغَرِيهِ
كُلُّ أَمْرٍ رَهْنٌ بِمَا لَدَيْهِ^{۱۳۴}

در این بیت مصراع دوم هیچ ارتباطی با جمله اول ندارد و دو جمله به طور کامل از هم مستقل‌اند.

- «اهل کاشانم

روزگارم بد نیست ...

لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند» (سهراب سپهری)

جمله دوم هیچ ربطی به جمله اول ندارد و به طور کامل مستقل است. آنچه که در این موارد از عطف

جملات جلوگیری می‌کند، امری ذاتی است که همان تباین میان جملات است. ارتباط نداشتن دو جمله سبب

دوری معنایی کامل دو جمله از هم می‌شود که آن را کمال انقطاع می‌نامند.

۱۳۲. تأکید، تابعی است که برای رفع مجاز، یا دفع نسیان و یا عدم شمول آورده می‌شود و به صورت لفظی و معنوی است.

۱۳۳. طارق / ۱۷.

۱۳۴. شخصیت هر شخصی تنها به دو عضو کوچکتر (قلب و زبان) او است. هر کس در گرو چیزی است که نزد خویش دارد.

(به آنچه که عمل کرده است، جزا داده می‌شود.)

ج) شبه کمال اتصال

هرگاه جمله دوم از نظر مفهومی ارتباطی قوی با جمله اول داشته باشد، میان آن دو جمله شبه کمال اتصال برقرار می‌شود. در مواردی این چنین، جمله دوم پاسخ پرسشی است که در جمله اول نهفته است؛ مانند:

- وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ^{۱۳۵}
در این آیه شریف جمله «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» پاسخ سؤال مقدری است که از عبارت «وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي» برداشت می‌شود. این سؤال مقدر «لِمَ لَا تُبْرِي نَفْسَكَ؟» است.

- که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد؟
خطا بود که نبیند روی زیبا را (سعدی)
در این بیت مصراع دوم پاسخی برای سؤال مقدر در مصراع اول است. این سؤال مقدر این است: «آیا نظر بر رخ زیبا خطا است؟»

د) شبه کمال انقطاع

هرگاه دو جمله پیاپی به گونه‌ای باشند که در صورت عطف دو جمله بر هم مفهوم و بار معنایی جمله از بین برود، بین آن دو جمله شبه کمال انقطاع برقرار می‌شود؛ مانند:

- وَ تَطُنُّ سَلْمَى إِنَّنِي أُبْغِي بِهَا بَدَلًا أَرَاهَا فِي الضَّلَالِ تَهِيم^{۱۳۶}
در این بیت اگر جمله «أَرَاهَا» به «أُبْغِي بِهَا» عطف شود، ممکن است مخاطب چنین گمان کند که این عبارت از گفتار و پندارهای «سَلْمَى» است.^{۱۳۷} بنابراین، برای اینکه چنین گمانی به وجود نیاید، جمله به صورت منفصل آمده است تا معنا و مقصود حفظ شود.

- هرچه جز نور سماوات از خدایی عزل کن گر تو را مشکات دل روشن شد از مصباح لا (خاقانی)
در این بیت اگر مصراع دوم به مصراع اول عطف شود، شنونده معنایی خلاف مقصود گوینده را برداشت می‌کند.^{۱۳۸}

ه) توسط میان کمال اتصال و کمال انقطاع (حد وسط میان آن دو)

در این مورد تشخیص ترک عطف و به‌کارگیری فصل، منوط به تشخیص عقلی همراه با در نظر گرفتن قواعد ادبی است.

۱۳۵. یوسف / ۵۳.

۱۳۶. و «سَلْمَى» می‌پندارد که من در جستجوی جایگزینی برای او هستم. من او را در گمراهی سرگردان می‌بینم.

۱۳۷. در صورت عطف معنای عبارت این چنین می‌شود: «سَلْمَى» می‌پندارد که من او را در گمراهی سرگردان می‌بینم.

۱۳۸. معنای اصلی این عبارت چنین است: اگر از مصباح لا إله إلا الله مشکات دل تو روشن گردید و در مقام توحید به وحدانیت رسیدی، آن‌گاه باید هر چیز را جز نور سماوات که خدا است، در نفس و روح خود از خدایی عزل کنی. حال اگر این عبارت همراه «واو» بیاید، معنا این گونه می‌شود: «و اگر مشکات دل تو از مصباح لا إله إلا الله روشن گردید» که این جمله خود مبتدا است و شنونده منتظر خبر می‌شود؛ اصول بلاغت، ص ۴۳۹.

مثال: **وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ**^{۱۳۹}
در این آیه شریف، جمله «وَ إِذَا خَلَوْا...» جمله‌ای شرطی، «خَلَوْا» فعل شرط و «قَالُوا» جواب شرط است و جمله «إِنَّا مَعَكُمْ» مقول قول است. حال اگر بخواهیم جمله «اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ» را به هر یک از جملات پیشین عطف کنیم، معنا از بین می‌رود؛ برای نمونه اگر بخواهیم آن را به مقول قول عطف کنیم، در این صورت «اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ» گفته منافقان به شمار خواهد رفت و اگر بخواهیم آن را به «قَالُوا» عطف کنیم، به ظرف «إِذَا» مقید خواهد شد، در حالی که استهزای الهی به حال خلو منافقان مقید نیست. در نتیجه عبارت «اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ» بدون عطف آمده است تا جمله اسمیه، دوام و استمرار استهزای الهی را در تمامی حالات برای منافقان اثبات کند.

مثالی دیگر:

«کسی پادشاهی را بیابد، گوید: بایست! از تواضع عنان بکشد.

گوید: چه می‌خواهی؟

گوید: یک دو پیاز که در دیگ کنیم.

من می‌گویم که: دو عالم بیش ارزی و عزیزی و مکرمی.

او می‌گوید: نه! من دو پول می‌ارزم، بهای من دو پول است.

به صفا ما را ببینی، به اعتقاد، و درگذری، خدات گشایش بدهد! ما را اصلی است و فرعی. چون اصلی بگیری، فرع فوت نشود.»^{۱۴۰}

در این مثال اگر جمله «گوید: یک دو پیاز که در دیگ کنیم» با «واو» عطف همراه شود، این گمان حاصل می‌شود که این جمله بخشی از گفتار پادشاه است، در حالی که این کلام را شخصی گفته است که راه را بر پادشاه بسته است.

نتیجه‌گیری

تمامی ابواب پنج‌گانه فصل (کمال اتصال، کمال انقطاع، شبه کمال اتصال، شبه کمال انقطاع و حد وسط بین کمال اتصال و کمال انقطاع) به سه منظور صورت می‌گیرد:

(الف) یا دو جمله با همدیگر در ظاهر و معنا متحدند، که کمال اتصال است؛

(ب) یا دو جمله در ظاهر و معنا به منزله جمله‌ای متحد هستند، که شبه کمال اتصال و توسط بین کمالین است؛

(ج) یا دو جمله نه در ظاهر و نه در معنا هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند، که کمال انقطاع و شبه کمال انقطاع است.

۱۳۹. بقره/ ۱۵ - ۱۴.

۱۴۰. مقالات شمس، ص ۱۴۸.

جلسه سیزدهم

وصل

اهداف درس

آشنایی با:

✓ وصل و حالت‌های عطف دو جمله؛

✓ جایگاه‌های وصل.

درآمد

در جلسه گذشته با «فصل» و جایگاه‌های آن آشنا شدیم. اینک «وصل» و جایگاه‌های آن را با ارائه مثال‌هایی کاربردی بررسی می‌کنیم.

حروف عاطفه

حروف عاطفه عبارت‌اند از: واو، فاء، ثمّ، حتّی، أو، أمّ، اما، بل، لکن، لا.

فاء: برای نشان دادن معنای ترتیب و تعقیب می‌آید؛ مانند: **وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا**.^{۱۴۱}

ثمّ: برای نشان دادن معنای ترتیب به انفصال می‌آید؛ مانند: **ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ**.^{۱۴۲}

حتّی: برای نشان دادن معنای ترتیب ذهنی به کار می‌رود؛ مانند: **«مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)»**.

أو، أمّ، اما: برای مفاهیم ابهام، اباحه، تخییر، تقسیم و ... به کار می‌رود؛ مانند: **وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**.^{۱۴۳}

بل: برای نشان دادن معنای اضراب به کار می‌رود؛ مانند: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**.^{۱۴۴}

لا: برای تبدیل حکم مثبت جمله اول به منفی به کار می‌رود؛ مانند: **«يَنْتَصِرُ الْحَقُّ لَا الْبَاطِلُ»**.

لکن: برای تبدیل حکم منفی جمله اول به مثبت به کار می‌رود؛ مانند: **«لَيْسَ الْأَرْضُ ثَابِتَةٌ لَكِنْ مُتَحَرِّكَةٌ»**.

هر یک از این حروف عطف معانی مشخص و معینی دارند که تفصیل این معانی در «علم نحو» آمده است.

۱۴۱. بقره/ ۵۸.

۱۴۲. عبس/ ۲۲ - ۲۱.

۱۴۳. سبأ/ ۲۴.

۱۴۴. أعراف/ ۱۷۹.

«واو» عاطفه: واو عطف حکم و معنایی ثابت و مشخص ندارد. از این رو، در کتب نحو آن را مطلق الجمع نامیده‌اند. منظور از جمع، وصفی است عقلی یا عرفی که میان معطوف‌علیه و معطوف‌به مشترک است. جمع گاهی در حکم کلی (اعراب و معنا) و گاهی در حکم جزئی است که در توضیح آن باید گفت:

الف) گاهی معطوف‌به با معطوف‌علیه در حکم، مصاحبت دارد؛ مانند: فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ^{۱۴۵} معطوف‌علیه معطوف‌به

ب) گاهی نیز معطوف‌به در حکم، سابق بر معطوف‌علیه است؛ مانند: كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۱۴۶} معطوف‌علیه معطوف‌به

ج) گاهی نیز معطوف‌به لاحق به حکم معطوف‌علیه است؛ مانند: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ^{۱۴۷} معطوف‌علیه معطوف‌به

باید دانست: در علوم بلاغی، از میان حروف عاطفه، وصل تنها با حرف «واو» صورت می‌گیرد.

وصل

در لغت به معنای پیوستن و در اصطلاح به معنای ارتباط دو جمله با حرف عطف است تا دو جمله مشمول حکمی ویژه گردند. شروط اصلی عطف به «واو» این است که دو جمله در یک وصف، به تناسب یا تضاد مشترک باشند. به این وصف مشترک در اصطلاح، جامع گفته می‌شود.

وصف مشترک

الف) گاهی وصف مشترک، تناسب بین دو جمله است که آن را **جامع به توافق** می‌نامند؛ مانند: كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ^{۱۴۸}

در این آیه شریف جمله «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ» به «يُزَكِّيكُمْ» عطف شده است. «علم» و «تزکیه» دو وصف هستند که با یکدیگر توافق و تناسب دارند؛ زیرا وجود «علم» بر «تزکیه» وابسته است.

آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم (حافظ)

ب) گاهی نیز وصف مشترک، تضاد میان دو جمله است که آن را **جامع به تضاد** می‌نامند؛ زیرا ذهن در هنگام تصور یکی از دو ضد ناگزیر طرف دیگر را نیز تصور می‌کند؛ مانند:

۱۴۵. عنکبوت / ۱۵.

۱۴۶. شوری / ۳.

۱۴۷. حدید / ۲۶.

۱۴۸. بقره / ۱۵۱.

- یَضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ^{۱۴۹}
«اضلال» و «هدایت» دو امر وجودی‌اند که با یکدیگر تضاد دارند.
- نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید فغان که بخت من از خواب بر نمی‌آید (حافظ)
باید دانست: جامع یا جمع، وصفی عقلی، وهمی یا خیالی است که بین دو جمله مشترک است.

حالت‌های عطف دو جمله

عطف دو جمله بر یکدیگر چهار حالت دارد که در زیر به شرح هر یک می‌پردازیم:

الف) تضایف

هرگاه وجود و تصور جمله دوم، در گرو وجود و تصور جمله اول باشد، وصف مشترک، عطف به «واو» تضایف خواهد بود؛ مانند:

- فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ^{۱۵۰}
در این آیه شریف، شکوفایی و پرورش زمین در گرو فروباریدن باران رحمت است.

ب) تضاد

تضاد زمانی پیش می‌آید که تصور یکی از دو امر وجودی بر دیگری متوقف نباشد؛ مانند:

- وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^{۱۵۱}
در این آیه شریف شرکت و عبادت دو امر وجودی‌اند که تصور یکی از آنها بر دیگری متوقف نیست.

ج) عدم و ملکه

حالت عدم و ملکه زمانی پیش می‌آید که یکی از دو شیء، عدمی و دیگری وجودی باشد، با این همه شیء عدمی، توانایی رسیدن به وجود را داشته باشد؛ مانند:

۱۴۹. همان / ۲۶.

۱۵۰. حج / ۵.

۱۵۱. نساء / ۳۶.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ^{۱۵۲}

در این آیه شریف، «أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» به سبب نداشتن ایمان و عمل صالح، که امری عدمی است، در شمار جهنمیان در آمده‌اند؛ با این همه ایشان توانایی آوردن ایمان و انجام عمل صالح را دارند.

د) سلب و ایجاب

حالت سلب و ایجاب زمانی پیش می‌آید که یکی از دو شیء، عدمی و دیگری وجودی باشد و شیء عدمی توانایی رسیدن به وجود را نداشته باشد؛ مانند:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^{۱۵۳}
هر چیزی که در این آیه شریف اثبات شده است (يَعْلَمُونَ)، همان به صورت منفی آمده است: «لَا يَعْلَمُونَ».

باید دانست: دو جمله‌ای که به هم عطف می‌شوند، بایستی در ساختار نحوی (نقش کلمات)، حکم و وصف جامع اشتراک داشته باشند؛ مانند:

۱- عَلِيٌّ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ؛

۲- حَسَنٌ يَضْحَكُ وَيَبْكِي.

در مثال نخست که «يَكْتُبُ» بر «يَقْرَأُ» عطف شده است، از نظر ساختار نحوی هر دو واژه محلاً مرفوع‌اند و هر دو نقش خبر را دارند که معنای جمله به آن دو تمام می‌شود. وصف جامع آن دو نیز این است که در هنگام ذکر قرائت، کتابت تصور می‌شود.

در مثال دوم که «يَبْكِي» بر «يَضْحَكُ» عطف شده است، از نظر ساختار نحوی و حکمی، مانند جمله اول است، ولی در وصف جامع، دو جمله «يَضْحَكُ» و «يَبْكِي» با هم تضاد دارند.

جایگاه‌های وصل

وصل در سه جایگاه واقع می‌شود:

الف) زمانی که دو جمله از لحاظ خبر و انشا (از نظر لفظ و معنا یا تنها از نظر معنا) متناسب باشند؛ مانند:

خبر: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ^{۱۵۴}

انشا: فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ^{۱۵۵}

۱۵۲. حج / ۵۱ - ۵۰.

۱۵۳. زمر / ۹.

۱۵۴. انفطار / ۱۳.

۱۵۵. شوری / ۱۵.

ب) زمانی که یکی از دو جمله معطوف خبری و دیگری انشایی باشد، در این صورت برای اینکه مخاطب، چیزی غیر از مقصود متکلم را توهم نکند، دو جمله با «واو» بر هم عطف می‌شود؛ مانند:

- «هَلْ بَرِيءٌ عَمْرُو مِّنَ الْمَرَضِ؟ لَا، وَشَفَاهُ اللَّهُ».

در این عبارت آوردن «واو» از تبدیل کلام به نفرین جلوگیری می‌کند.

- «كَمَا حَكِيَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ مَرَّ بِرَجُلٍ فِي يَدِهِ ثَوْبٌ فَقَالَ لَهُ: أَتَبِيعُ هَذَا؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: لَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ».

در جمله، نیاوردن «واو» پس از «لا» این گمان را به وجود می‌آورد که آن مرد نفرین کرده است. در حالی که شاید قصد دعا داشته است.

ج) هرگاه جمله اول محلی از اعراب داشته باشد و بخواهیم میان آن جمله و جمله دوم اشتراک ساختاری ایجاد کنیم، در این صورت آن را بر جمله پیشین عطف می‌کنیم؛ مانند: «عَلَىٰ يَقُولُ وَيَفْعَلُ».

در این عبارت، «يَفْعَلُ» با «يَقُولُ» در رفع محل و خبر بودن مشترک شده است.^{۱۵۶}

۱۵۶. حکم باب وصل در مفردات نیز جاری است، همان‌گونه که در جملات نیز جاری می‌باشد؛ زیرا تمامی شروطی که برای جمله (تناسب به توافق، تناسب به تضاد و ...) گفته شد، در کاربردهای کلمه و مفردات نیز صادق است؛ مانند: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ؛ حدید/ ۳. در این آیه شریف تصور «الْآخِرُ» در گرو تصور «الْأَوَّلُ» است و تصور «الْبَاطِنُ» در گرو تصور «الظَّاهِرُ» است، که آن را تضایف می‌نامند.

جلسه چہاردهم

ایجاز، اطناب، مساوات (۱)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ کلام خوشایند و ناخوشایند؛
- ✓ ایجاز و انگیزه‌های کاربرد آن؛
- ✓ انواع ایجاز.

درآمد

در این جلسه بحث ایجاز و روشهای آن را با استفاده از مثالهایی کاربردی بیان می‌کنیم.

پیش‌گفتار

کلام از نظر محتوا و ارتباط آن با مخاطب بر دو گونه است:

الف) کلام خوشایند (پسندیده)

این کلام با در نظر گرفتن مقتضای مقام به صورت مساوات، اطناب و ایجاز می‌آید. در توضیح این مطلب باید افزود:

- ۱- الفاظ سخن یا به میزان مفهوم مورد نظر متکلم آورده می‌شود، که آن را مساوات می‌نامند.
- ۲- یا برای اشاره به نکته‌ای خاص، بیشتر از مفهوم مورد نظر متکلم آورده می‌شود، که آن را اطناب می‌نامند.
- ۳- یا معنای مورد نظر متکلم بی‌شمار و الفاظ، اندک است، که آن را ایجاز می‌نامند.

معیار اصلی در میان این سه حالت، مساوات است.

باید دانست: کاربرد این سه حالت تنها در صورتی بلاغی و ادبی است، که با مقتضای حال مطابق باشد.^{۱۵۷}

ب) کلام ناخوشایند (ناپسند)

این گونه کلام شامل اخلال، حشو و تطویل است.

۱۵۷. برای توضیح بیشتر درباره مقتضای حال به تعریف علم معانی رجوع کنید.

۱- اخلال

هرگاه الفاظ اندک، نتواند تمام مقصود گوینده را به شنونده منتقل کند، «اخلال» پیش می‌آید. اخلال در تقابل با ایجاز است؛ برای نمونه در جمله «مَنْ لَمْ يَمُتْ بِالسَّيْفِ» اخلال وجود دارد؛ زیرا معنای آن کامل نیست. اما جمله «مَنْ لَمْ يَمُتْ بِالسَّيْفِ مَاتَ بغيره»، که الفاظی اندک و مفهومی رسا دارد، کلامی موجز است که اخلال ندارد.

۲- حشو

هرگاه در کلام الفاظی زائد باشد که زائد بودن آن مشخص باشد و معنای خاصی را هم به شنونده منتقل نکند، آن را «حشو» می‌نامند؛ مانند:

وَأَعْلَمُ عِلْمَ الْيَوْمِ وَالْأَمْسِ قَبْلَهُ وَلَكِنِّي عَنْ عِلْمِ مَا فِي غَدٍ عَمِي

شاعر در این بیت بیان می‌کند که علوم روز و علوم پیشین را می‌دانم، ولی از علم‌های آینده است، بی‌خبرم. کلمه «قَبْلَهُ» در مصراع اول آشکارا زائد است و معنای خاصی را نیز نمی‌رساند؛ زیرا «علم الأمس»، به معنای علوم گذشته است و واژه «قَبْلَهُ» همان معنا را می‌رساند.

۳- تطویل

هرگاه در کلام الفاظی زائد باشد که معنای خاصی را به شنونده منتقل نمی‌کند، اما لفظ زائد مشخص نباشد، آن را «تطویل» می‌نامند؛ مانند:

وَقَدَّتِ الْأَدِيمَ لِأَهْشِيهِ وَالْفَى قَوْلَهَا كَذِبًا وَمِينًا

چون گفتار او را دروغ یافت، پوست دستش را شکافت تا به رگ برسد.

واژه «كذب» و «مِين» هر دو به یک معنا است و لفظ زائد مشخص نیست. بنابراین، معنا با حذف هر یک از آن دو واژه تغییری نمی‌کند.

گفتار نخست: ایجاز

هرگاه الفاظ اندک، مفاهیم و اغراض بی‌شماری را به بهترین شکل بیان کند، آن را ایجاز می‌نامند؛ مانند:

- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ^{۱۵۸}

این آیه شریف تمامی مکارم اخلاق و سعادت دنیا و آخرت را دربردارد.

- پیر، عقل آمد نه آن موی چو شیر مو نمی‌گنجد در اینجا ای فقیر (مولوی)

باید دانست: ایجاز با بعضی حالات همخوانی بیشتری دارد که این حالات عبارت‌اند از: طلب مهرورزی، گله و شکوه، عذرخواهی، تسلیت‌گویی، عتاب، وعده‌های نیک و بد، سرزنش کردن و ...

انگیزه‌های کاربرد ایجاز

از انگیزه‌های به‌کارگیری کلام موجز می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف) اختصار؛ ب) فراگیری آسان و سریع؛ ج) کوتاهی وقت؛ د) پوشاندن مطلب از اغیار؛ ه) بدحالی و گرفتگی و
مثال: به حضرت مصطفی (صلوات الله علیه) جماعتی منافقان و اغیار آمدند. ایشان در شرح اسرار بودند و مدح مصطفی (صلی الله علیه و سلم) می‌کردند. پیغامبر (صلی الله علیه و آله) به رمز به صحابه فرمودند: «خَمَرُوا أَيْتَكُمْ». معنای لغوی این سخن آن است که سر خُمها و سبوها را بپوشانید، چرا که در قدیم سر ظرفها را می‌پوشاندند تا جانوری در آن وارد نشود و باعث بیماری نگردد. اما غرض واقعی این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن بود که حکمت را از اغیار نهان دارید! که ایشان موشان‌اند، لایق این حکمت و نعمت نیستند.^{۱۵۹}

انواع ایجاز

ایجاز بر دو گونه است: الف) ایجاز قصر؛ ب) ایجاز حذف.

الف) ایجاز قصر

هرگاه الفاظ اندک، مفاهیم بی‌شماری را بدون اینکه چیزی از اجزای کلام حذف شده باشد، بیان کند، آن را ایجاز قصر گویند؛ مانند: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ**.^{۱۶۰}
در این آیه شریف، گزینش الفاظ به زیبایی صورت گرفته است؛ زیرا واژه «حياة» آرامش خاطر می‌آورد، بر خلاف واژه قتل که موجب پریشان‌خاطری می‌شود. همچنین در این آیه مفاهیم والای اجتماعی چون احترام به حقوق دیگران، تداوم زندگی و ... در نظر گرفته شده است. قصاص سبب دوری مردم از کُشتار است که این امر موجب تداوم زندگی می‌شود.

گر در طلب لقمه نانی، نانی ور در طلب گوهر کانی، کانی
من فاش کنم حقیقت مطلب را اندر طلب هر آنچه آنی، آنی

ب) ایجاز حذف

هرگاه حذف جزئی از سخن، به بیان مقصود گوینده آسیب نرساند، آن را ایجاز حذف نامند.

۱۵۹. فیه ما فیه، ص ۷۱ (به تصرف). حدیث شریف کنایه از نسبت است، که با ذکر ملزوم (معنای لغوی حدیث شریف) اراده لازم (معنای تبعی حدیث شریف) شده است.
۱۶۰. بقره/ ۱۷۹.

- حذف در سخن نیاز به دلیل دارد و تعیین محذوف، به سه وسیله صورت می‌گیرد:
- ۱- گاهی عقل بر محذوف دلالت می‌کند؛ مانند: وَجَاءَ رَبُّكَ^{۱۶۱} که در توضیح آن گفته شده است: «وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ».
 - ۲- گاهی عرف بر محذوف دلالت می‌کند؛ مانند: قُلْ أَجِلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ^{۱۶۲} که در توضیح آن گفته شده است: «أَجِلٌ لَكُمْ تَنَاوُلُ الطَّيِّبَاتِ».
 - ۳- گاهی نیز ضابطه و قانون ادبی بر محذوف دلالت می‌کند؛ مانند: وَلَمْ أَكْ بَغِيًّا^{۱۶۳} که در اصل «وَلَمْ أَكُنْ بَغِيًّا» بوده است.

این سه مطلب را قراین لفظیه و معنویه می‌نامند.

از محذوفاتی که به معنای اصلی کلام خلل نمی‌رساند، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

- حذف حرف: وَلَمْ أَكْ بَغِيًّا أَصْلُهُ: «لَمْ أَكُنْ»؛
- حذف مضاف: وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ^{۱۶۴} آی: «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛
- حذف مضاف الیه: وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ^{۱۶۵} آی: «بِعَشْرِ لَيَالٍ»؛
- حذف موصوف: وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا^{۱۶۶} آی: «عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»؛
- حذف صفت: فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ^{۱۶۷} آی: «مُضَافًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ»؛
- حذف شرط: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^{۱۶۸} که در اصل «فَإِنْ تَتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمْ اللَّهُ» بوده است؛
- حذف جواب شرط: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ^{۱۶۹} که در اصل «وَلَوْ تَرَىٰ ... لَرَأَيْتَ أَمْرًا فَظِيحًا» بوده است؛
- حذف مسند: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^{۱۷۰} آی: «خَلَقَهُنَّ اللَّهُ»؛
- حذف مسند الیه: «أماوی ما یغنی الثراء عن الفتی إذا حشرجت يوماً وذاق بها الصدر»^{۱۷۱} آی: «إذا حشرجت النفس يوماً»؛
- حذف متعلق: لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ^{۱۷۲} آی: «وَهُمْ یُسْئَلُونَ عَمَّا یَفْعَلُونَ»؛
- حذف جمله: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ^{۱۷۳} آی: «فَاخْتَلَفُوا، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ»؛

۱۶۱. فجر/ ۲۲.

۱۶۲. مائده/ ۴.

۱۶۳. مریم/ ۲۰.

۱۶۴. حج/ ۷۸.

۱۶۵. اعراف/ ۱۴۲.

۱۶۶. فرقان/ ۷۱.

۱۶۷. توبه/ ۱۲۵.

۱۶۸. آل عمران/ ۳۱.

۱۶۹. انعام/ ۲۷.

۱۷۰. لقمان/ ۲۵.

۱۷۱. حاتم طائی (خطاب به همسرش): «ای ماوی، ثروت، جوانمرد را در روزی که جان در گلو گیر کند و سینه به تنگی بیفتد، بی‌نیاز نمی‌کند.»

۱۷۲. انبیاء/ ۲۳.

۱۷۳. بقره/ ۲۱۳.

- حذف جَمَل: فَأَرْسِلُون * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ^{۱۷۴} أَى: «فَأَرْسِلُونِي إِلَى يَوْسُفَ لَأَسْتَعْبِرَهُ الرَّؤْيَا، فَأَرْسَلُوهُ فَأَتَاهُ وَقَالَ لَهُ: يَوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»^{۱۷۵}.

مثالهایی که دربارهٔ ایجاز حذف آمد، در کتب معانی ذکر شده است. اما باید دانست که این موارد با قانونهای بلاغی و ادبی همخوانی ندارد. ابن هشام در کتاب مغنی اللیب بیان می‌کند که کثرت حذف، مُخَلَّ به بلاغت است. منظور ابن هشام از حذف، تنها حذف یک کلمه، آن هم با وجود قرینه، است و بیش از آن را مَخَلَّ فصاحت می‌داند.

با توجه به این موضوع چند مسئله مطرح می‌شود:

چگونه می‌توان پذیرفت که در آیات شریف، یک یا چندین جمله در تقدیر باشد؟

موارد دیگری که قوانین ادبی به حذف آنها اشاره می‌کند؛ مانند: حذف موصوف و ...، با کلام ادیبان سازگار نیست؛ برای نمونه دربارهٔ آیه وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا گفته شده که «صَالِحًا» وصفی است که از مصدر نیابت می‌کند و تقدیر آن چنین است: «عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»، در حالی که نایب با مناب خود جمع نمی‌شود، مگر این تقدیر گرفتن برای تعلیم و آموزش باشد، که در این صورت هم آن را تقدیر نمی‌نامند.

همچنین همهٔ نحویان این تقدیرات را نپذیرفته‌اند؛ برای نمونه در آیه شریف فَأَتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ برخی از نحویان بصری بیان می‌کنند که اصل آیه این‌گونه بوده است: «إِنْ تَتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»، در حالی که عده‌ای دیگر از نحویان بصری و کوفی می‌گویند که فعل «يُحِبُّ» به این دلیل که در جواب فعل امر واقع شده، مجزوم شده است و نیز قول دیگری وجود دارد و آن اینکه فعل «اتَّبِعُونِي» به خاطر نیابت از «إِنْ» و «فعل شرط»، فعل «يُحِبُّ» را جزم داده است.

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که ایجاز حذف، تنها با مبنای برخی از نحویان بصره (جمهور) سازگاری دارد که با در نظر گرفتن احتمالات گوناگون اعتنا کردنی نیست.

۱۷۴. یوسف / ۴۶ - ۴۵.

۱۷۵. مرا به سوی یوسف بفرستید تا تعبیر خواب را از او بپرسم. او را پیش یوسف فرستادند. یوسف آمد. آن مرد بدو گفت: ای یوسف، ای مرد بسیار راستگو.

جلسه پانزدهم

ایجاز، اطناب، مساوات (۲)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اطناب و انواع آن؛

✓ مساوات.

درآمد

در جلسه گذشته با ایجاز و انواع آن آشنا شدیم. در این جلسه موضوع اطناب و روشهای آن و همچنین بحث مساوات را با استفاده از مثالهایی کاربردی بررسی می‌کنیم.

گفتار دوم: اطناب

هرگاه الفاظ سخن برای اشاره به نکته‌ای خاص بیشتر از مفهوم مورد نظر متکلم آورده شود، آن را اطناب می‌گویند؛ مانند: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ^{۱۷۶}.

عام

خاص

الفاظ «لِي» و «لِوَالِدَيَّ» در این آیه شریف، در حکم «مؤمنین» و «مؤمنات» داخل است. فایده ذکر لفظ عام «وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» پس از لفظ خاص «لِي» و «لِوَالِدَيَّ» در بر گرفتن بقیه افراد و اهمیت دادن به لفظ خاص است.

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو، پیش تو هست این زمان (مولوی)
در این بیت واژه «پیش تو» با «پهلوی تو» هم‌معنا است. اما برای رساندن تأکید این معنا آمده است که در همه دورانها، مردان الهی همچون اصحاب کهف که بر آیات شگفت پروردگار دلالت می‌کنند، در میان مردمان حضور دارند.

باید دانست که اطناب در این موارد پسندیده است: در مقام آشتی دادن و صلح، در مقام مدح و ثنا، ذم و هجا و عطا، ارشاد و خطابه، تبریک گفتن، پیامهای حکومتی، نامه‌های والیان به پادشاهان و ...

انواع اطناب

اطناب انواع بی‌شماری دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ذکر لفظ خاص پس از لفظ عام

حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَىٰ ۱۷۷
عام خاص

فایده ذکر لفظ خاص «الصَّلَاةِ الْوَسْطَىٰ» پس از لفظ عام «الصَّلَوَاتِ» مزیت و برتری در لفظ خاص است. این برتری تا جایی است که گویی لفظ خاص، جزئی جداگانه و متفاوت با لفظ عام پیش از آن است. دو منظور موافق، روی در هم همه کس دوست می‌دارند و من هم (سعدی)
عام خاص

۲- ذکر لفظ عام پس از لفظ خاص

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ۱۷۸
خاص عام

ذکر ایوب و صبوری در بلا ذکر اسرائیلیان در تیه لا (مولوی)
خاص عام

۳- ایضاح پس از ابهام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ۱۷۹
در این آیه شریف، تجارتی که نجات‌بخش از عذاب الیم است، دارای ابهام است که جمله «تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» این ابهام را برطرف ساخته است.

۴- توشیح

اگر معنای کلام بر عدد تکیه بیشتری داشته باشد و پس از آن، اجزا به صورت دو یا چند جمله بیان گردد، آن را توشیح می‌نامند؛ مانند: قال الصادق (علیه السلام): «قَطَعَ ظَهْرِي إِثْنَانِ: عَالِمٌ مَتَّهَتِكَ وَجَاهِلٌ مَتَّسَكَ، هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بِتَهْتِكِهِ وَهَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسْكَهٍ بِجَهْلِهِ».
جزء اول جزء دوم
- دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد، دیگر آن که آموخت و نکرد.
جزء اول جزء دوم (گلستان سعدی)

۱۷۷. بقره/ ۲۳۸.

۱۷۸. زمر/ ۶۵.

۱۷۹. صف/ ۱۱ - ۱۰.

۵- تکرار

تکرار به دو صورت انجام می‌پذیرد: گاهی تکرار بدون حرف عطف است؛ مانند: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا^{۱۸۰} و گاهی نیز با حرف عطف می‌آید: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ^{۱۸۱}.

حرف عطف

تکرار به سبب اغراض و مفاهیم گوناگون صورت می‌گیرد. از جمله اهداف تکرار به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف) تأکید و تثبیت معنا

- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

ب) قصد فراگیری و شمول

- وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا^{۱۸۲}

ج) ارشاد

که نشان‌دهنده امری مهم است؛ مانند: أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ^{۱۸۳}.

د) زیادی ترغیب به عفو

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۱۸۴}

در این آیه شریف هر سه فعل «تَعَفَّوْا»، «تَصَفَّحُوا» و «تَغْفِرُوا» به یک معنا است و تغییر لفظ به سبب تفنن و زیبایی کلام است.^{۱۸۵}

ه) ترغیب در پذیرش نصیحت

- وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ^{۱۸۶}

تکرار لفظ «یا قَوْمِ» برای تلطیفِ قلوب مخاطبان است تا در اخلاص گوینده شک نکنند.^{۱۸۷}

۱۸۰. انشراح / ۶ - ۵.

۱۸۱. تکاثر / ۴ - ۳.

۱۸۲. فجر / ۲۲.

۱۸۳. قیامت / ۳۵ - ۳۴.

۱۸۴. تغابن / ۱۴.

۱۸۵. تکرار می‌تواند به لفظ باشد یا مفهوم؛ تکرار به لفظ مانند: صَفًّا صَفًّا و تکرار به معنا مانند: وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا.

۱۸۶. غافر / ۳۹ - ۳۸.

۱۸۷. از دیگر مفاهیم تکرار که با ذوق سلیم قابل فهم است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بزرگداشت مقام مخاطب، تردید، تلذذ برای اتصال میان جملات طولانی و زیباتر جلوه دادن جملات.

۶- اعتراض

این گونه اطناب در ساختار جمله معترضه بیان می‌شود. جمله معترضه برای اغراض و اهدافی خاص بیان می‌شود. از جمله اهداف جمله معترضه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) دعا؛ مانند: اِنِّی - حَفَّظَكَ اللهُ - مَرِیضٌ.

در این عبارت جمله «حَفَّظَكَ اللهُ» میان اسم و خبر «اِنِّی» واقع شده است و محلی از اعراب ندارد و تنها به قصد دعا برای مخاطب ذکر شده است.

ب) توجه دادن بر برتری علم؛ مانند: وَاعْلَمْ - فَعَلِمَ الْمَرْءُ يَنْفَعُهُ - اَنْ سَوْفَ يَأْتِي كُلُّ مَا قُدِّرَ^{۱۸۸}
در این بیت جمله «فَعَلِمَ الْمَرْءُ يَنْفَعُهُ» معترضه است و میان فعل امر «اعْلَمْ» و مفعول به آن «اَنْ سَوْفَ يَأْتِي» قرار گرفته و تنها برای بیان برتری علم ذکر شده است.^{۱۸۹}

۷- ایغال

ایغال در لغت به معنای دور شدن و در اصطلاح به معنای این است که کلامی که معنای آن تمام است، به نکته‌ای خاص ختم گردد. این نکته ایغال نامیده می‌شود؛ مانند: ... وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{۱۹۰}.
ایغال

جمله «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» از نظر معنا کامل است و عبارت «بِغَيْرِ حِسَابٍ» برای مبالغه آمده است.

۸- تذییل

اگر جمله‌ای در پی جملات دیگر بیاید و با آنها هم‌معنا باشد، آن را تذییل می‌گویند. این امر برای تأکید منطوق (چیزی که لفظ آن در عبارت، ذکر شده است)، یا مفهوم جملات پیشین می‌آید؛ مانند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^{۱۹۱}.

تذییل

جمله «اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» از نظر منطوق همان «زَهَقَ الْبَاطِلُ» است و برای تأکید آمده است.

تذییل بر دو قسم است:

الف) جملاتی که به جهت دارا بودن معنای مستقل، «مَثَلِ سَائِرٍ» (ضرب المثل) گشته‌اند:

كُلُّكُمْ اُرْوَعٌ مِنْ تَعَلَّبٍ
مَا اَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ^{۱۹۲}

مثل سائر

۱۸۸. بدان، و دانش شخص به او سود می‌بخشد، که آنچه مقدر است به زودی می‌رسد.

۱۸۹. از دیگر اغراض جمله معترضه می‌توان به این موارد اشاره کرد: تنزیه، زیادی تأکید، استعطاف (مهربانی)، تهویل (ایجاد هراس).

۱۹۰. بقره/ ۲۱۲.

۱۹۱. اسراء/ ۸۱.

۱۹۲. همه شما نیرنگ‌بازتر از روباه بودید، چقدر امشب به شب گذشته شبیه است.

در این بیت مصراع دوم «ما أشبه الليلة بالبارحة» در کلام عرب به صورت ضرب المثل درآمده است و معنای مستقلی دارد.

ب) مصراع دوم برخی ابیات و بعضی جملات که معنای مستقلی ندارد و به شکل ضرب المثل نیز درنیامده است.

لَمْ يَبْقَ جُودُكَ لِي شَيْئًا أَوْمَلُهُ تَرَكَتَنِي أَصْحَابُ الدُّنْيَا بِلَا أَمَلٍ^{۱۹۳}

مصراع دوم تأکید برای مصراع اول است و استقلال معنایی ندارد.

۹- احتراس

احتراس عبارت از بیان نکته یا لفظی است که از شکل‌گیری پندار نادرست در ذهن مخاطب جلوگیری کند. گاهی به احتراس تکمیل نیز گفته می‌شود؛ مانند: وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ^{۱۹۴}. در این آیه شریف اشاره شده است که این افراد با وجود تمایل به غذا آن را بخشیده‌اند. قید «عَلَى حُبِّهِ» مخاطب را از این پندار نادرست که ایشان اعتنایی به غذا نداشته‌اند، بازمی‌دارد.

فَسَقَى دِيَارَكَ غَيْرَ مُفْسِدِهَا صَوَّبُ الرَّبِّيعِ وَدِيمَةَ تَهْمِي^{۱۹۵}

شاعر در مصراع اول، گمان سیل و خرابی را با لفظ «غَيْرَ مُفْسِدِهَا» از ذهن مخاطب زدوده است.

۱۰- تتهمیم

آوردن قیدهایی در کلام برای زینت معنا به گونه‌ای که اگر قیود حذف شود، معنا ناتمام می‌گردد؛ مانند: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ^{۱۹۶} اگر قید «لِأَعْيُنٍ» حذف گردد، معنای جمله نادرست می‌شود.

گفتار سوم: مساوات

هرگاه معانی با الفاظ و الفاظ با معانی متناسب و هماهنگ باشد، به گونه‌ای که هیچ یک بر دیگری فزونی نداشته باشد، آن را مساوات می‌نامند؛ مانند: وَمَا تَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ^{۱۹۷}.

۱۹۳. بخشش تو برای من چیزی که آرزو داشته باشم، باقی نگذاشته است. تو مرا وانهادی در حالی که بدون آرزو در دنیا زندگی می‌کنم.

۱۹۴. انسان / ۸.

۱۹۵. سرزمین تو را باران بهاری و بارانی که پی‌درپی می‌بارد، در حالی که زیانبار نباشد، سیراب کند.

۱۹۶. دخان / ۳۸.

۱۹۷. بقره / ۱۱۰.

مفهوم این آیه شریف آن است که آنچه از نیکی برای خویشتن پیش می‌فرستید، آن را نزد خدای تعالی خواهید یافت. الفاظی که برای بیان این مفهوم آمده است، جزء به جزء با آن هماهنگی و مساوات دارد. چند مثال دیگر:

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد زپس، زپیش فرست

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ^{۱۹۸}

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ^{۱۹۹}

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست آینه صافی یقین هم‌رنگ اوست (مولوی)

در این مثالها که برای مساوات بیان شده است، الفاظ و معنا دقیقاً با هم هماهنگی و برابری دارند و این تناسب تا آن اندازه است که هیچ یک از الفاظ کلام را نمی‌توان حذف کرد. در چنین مواردی اگر حذف انجام شود، در کلام اخلال به وجود می‌آید.

باید دانست: معیار اصلی از سه حالت «مساوات، اطناب و ایجاز» مساوات است.

۱۹۸. مدثر / ۳۸.

۱۹۹. عنکبوت / ۵۷.